

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۰ جلد ۲۰

۲۰

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.

به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿۵۶﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ

آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که این ها افرادی پاکدامن هستند.

آن جا که پاکدامنی عیب بزرگی است

آری در محیط آلودگان، پاکی جرم است و عیب، یوسف های پاکدامن را به جرم عفت و پارسایی به زندان می افکنند و خاندان پیامبر بزرگ خدا «لوط» را به خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ، تبعید می کنند، اما زلیخاها آزادند و صاحب مقام و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند.

و این شگفت آور نیست که حس تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود، داستان معروف «مرد دباغی که دائماً با پوست های متعفن سر و کار داشت و

شامۀ او با آن خو گرفته بود و گذشتن او از بازار عطاران و بی‌هوش شدن از بوی نامناسب عطر و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد» شنیده‌ایم و مثال حسی جالبی است برای این مطلب منطقی.

﴿۵۷﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا هَامِينَ الْغَابِرِينَ

ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، به‌جز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان باشد. «غابر» به معنی کسی است که بعد از رفتن همراهان باقی می‌ماند. در روایات آمده است که لوط حدود سی سال آن‌ها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده‌اش (آن‌هم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند.^(۱) بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جایی در عالم حیات ندارند و باید

۱- «نورالتقلیدین»، جلد ۲، صفحه ۳۸۲.

طومار زندگیشان درهم پیچیده شود .

﴿ ۵۸ ﴾ وَامْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَنَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ

سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که همگی زیر آن مدفون شدند) و چه بد است باران انذار شدگان .

و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین (در سحرگاه شبی که شهر غرق فساد و ننگ بود) پس از آن که صبحگاهان فرارسید « بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم » که همگی زیر آن مدفون شدند و این بعد از آن بود که زلزله و حشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیر و رو کرد . درباره قوم لوط و سرنوشت آنها و اثرات شوم همجنس گرایی بحث های مشروحی در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۷۸ - ۱۹۸ (ذیل آیات ۷۷ - ۸۳ سوره هود) مطرح شده است که نیاز به تکرار آن نیست .

تنها ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن این که :

قانون خلقت برای ما مسیری تعیین کرده است که پیمودنش مایه تکامل و حیات ما و مخالفتش مایه سقوط و مرگ ما است .

قانون خلقت جاذبه جنسی را به عنوان عامل بقای نسل انسان و آرامش روح او میان دو جنس مخالف قرارداده و تغییر مسیر آن به سوی «همجنس‌گرایی» هم آرامش روحی را برهم می‌زند و هم آرامش اجتماعی را و از آن‌جا که این قوانین اجتماعی ریشه‌ای در فطرت دارد این تخلف سبب ناهماهنگی در سازمان وجود انسان می‌شود .

لوط پیامبر بزرگ خدا قوم منحرف را متوجه همین ریشه فطری کرده و به آن‌ها می‌گوید آیا به سراغ کار زشتی می‌روید با این‌که می‌بینید ، این جهل و بی‌خبری از قانون حیات و جهل به مفهوم سفاقت است که شما را به بیراهه کشانده است .

و جای تعجب نیست که سایر قوانین خلقت نیز درباره این قوم دگرگون گردد و به جای بارانی از آب حیات‌بخش ، بارانی از سنگ بر سر آنان فرود آید و سرزمین آرامشان با

زلزله‌ها زیر و رو گردد و نه تنها نابود شوند که آثارشان نیز محو گردد.

﴿۵۹﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۚ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ

بگو حمد مخصوص خدا است و سلام (و درود) بر بندگان برگزیده‌اش، آیا خداوند

بهتر است یا بت‌هایی را که شریک او قرار می‌دهند؟

«اللَّهُ» در اصل «اللَّهُ» بوده که یکی از دو همزه آن تبدیل به الف و نتیجتاً به صورت مد

درآمده است و جمله «أَمَّا يُشْرِكُونَ» در اصل «أَمْ مَا يُشْرِكُونَ» بوده که «أَمْ» برای

استفهام و «مَا» موصوله است که درهم ادغام گردیده است.

ستایش مخصوص خداوندی است که اقوام ننگینی همچون قوم لوط را نابود

کرد، مبادا دامنه آلودگی‌های آن‌ها سراسر زمین را فراگیرد.

سپس می‌افزاید: «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ».

سلام بر موسی و صالح و لوط و سلیمان و داود و سلام بر همه انبیاء و پیروان راستیشان.

بعد می‌گوید: «اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُثْشِرُكُمْ».

در این سرگذشت‌های پیامبران پیشین دیدیم که بت‌ها هرگز نتوانستند به هنگام نزول بلاها کمترین کمک به عابدان خود کنند، درحالی که خداوند مؤمنان را در هیچ یک از این مشکلات تنها نگذارد و لطف بی‌پایانش به یاری آن‌ها آمد.

﴿۶۰﴾ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَوْمِ يَعْدِلُونَ

آیا بت‌هایی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمان و زمین را آفریده؟ و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغ‌هایی زیبا و سرورانگیز رویانیدیم و شما قدرت نداشتید درختان آن را برویانید، آیا معبود دیگری با خداست؟ نه، آن‌ها گروهی هستند که (از روی نادانی) مخلوقات خدا را در ردیف او قرار می‌دهند.

«حَدَائِقُ» جمع «حَدِيقَةٍ» به معنی باغی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و از

هر نظر محفوظ باشد ، همچون « حَذَقَ » چشم که در میان پلک ها محصور شده است و « راغب » در « مفردات » می گوید : « حدیقه در اصل به زمینی می گویند که آب در آن جمع شده است ، همچون حَذَقَ چشم که همیشه آب در آن قرار دارد » .
از مجموع این دو سخن می توان چنین نتیجه گرفت که حدیقه باغی است که هم دیوار دارد و هم آب کافی .

« بَهْجَةٍ » به معنی زیبایی رنگ و حسن ظاهر است که بینندگان را غرق سرور می کند .
و در پایان آیه روی سخن را به بندگان کرده می گوید : « مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا... » .
کار شما تنها بذرافشانی و آبیاری است ، اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده و به نور آفتاب و قطرات حیات بخش باران و ذرات خاک فرمان می دهد که این دانه را برویانید ، تنها خدا است .
این ها حقایقی است که هیچ کس نمی تواند منکر آن شود و یا آن را به غیر خدا نسبت دهد ،

او است که آفریننده آسمانها و زمین است و او است که نازل کننده باران است ، او مبدأ این همه زیبایی و حسن و جمال در عالم حیات است .
 حتی دقت در رنگ آمیزی یک گل زیبا و برگهای لطیف و منظمی که در درون یکدیگر اطراف هسته مرکزی گل حلقه زده اند و آوای حیات سرداده اند کافی است که انسان را به عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار آن آشنا سازد ، اینها است که قلب انسان را تکان می دهد و به سوی او می خوانند .

﴿ ۶۱ ﴾ اَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ؕ إِيَّاهُ مَعَ اللَّهُ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد و در میان آن نهرهایی روان ساخت و برای زمین کوه های ثابت و پابرجا ایجاد کرد و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند ، با این حال) آیا معبودی با خدا است ؟ ، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند) .

« خِلَال » در اصل به معنی شکاف میان دو چیز است و « رَؤَاسِي » جمع « رَاسِيَّة » به معنی ثابت و پابرجا می باشد .

به این ترتیب ، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید :

آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی ، آنچنان یکنواخت و آرام است که ساکنانش به هیچ وجه آن را احساس نمی کنند ، گویی در یک جا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد .

و دیگر وجود کوه ها دور تا دور زمین را فراگرفته و ریشه های آنها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود مقاومت می کند و هم مانعی است برای طوفان های

عظیم که آرامش زمین را برهم می‌زنند.^(۱)

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخش‌هایی از آب شیرین و آب شور اقیانوس‌ها قرارداد، این حجاب نامریی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آن‌ها نیست که سبب می‌شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می‌ریزند تا مدت زیادی، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آن‌ها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می‌سازد و آن‌ها را آبیاری می‌کند، که شرح این سخن را ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان در همین جلد آورده‌ایم. و در عین حال در لابلاي بخش‌های مختلف زمین، نهرهایی از آب که مایه

۱- درباره نقش کوه‌ها در ثبات زمین و برکات دیگر آن، در جلد ۱۰ تفسیر نمونه، صفحه ۱۱۳ (ذیل آیه ۳ سوره رعد) نیز بحث شده است.

حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی و مزارع آباد و باغ‌های پرثمر است ، قرارداده ، بخشی از منابع این آب‌ها در کوه‌ها است و بخشی در لابلای قشرهای زمین . آیا این نظام می‌تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد ؟

آیا بت‌ها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند ؟

﴿ ۶۲ ﴾ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْقَلِيْلَ مَا تَذَكَّرُوْنَ

یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد، آیا معبودی با خدا است ؟ کمتر متذکر می‌شوید .

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می‌شود کارد به استخوانش می‌رسد و از هر نظر درمانده و مضطر می‌گردد ، تنها کسی که می‌تواند قفل مشکلات را بگشاید و بنیست‌ها را برطرف سازد و نور امید در دل‌ها بپاشد و درهای

رحمت به روی انسان‌های درمانده بگشاید ، تنها ذات پاک او است و نه غیر او .

مضطری که دعای او به اجابت می‌رسد کیست ؟

گرچه خداوند دعای همه را هرگاه شرایطش جمع باشد ، اجابت می‌کند ولی در آیه فوق مخصوصاً روی عنوان « مُضْطَرٌّ » تکیه شده است ، به این دلیل که یکی از شرایط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب به کلی برگردد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد ، همه چیز را از آن او بداند و حلّ هر مشکلی را به دست او ببیند و این درک و دید در حال اضطرار دست می‌دهد .

درست است که عالم ، عالم اسباب است و مؤمن نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می‌گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی‌شود ، همه را از برکت ذات پاک او می‌بیند ، « دیده‌ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن برمی‌کند » و در پشت حجاب اسباب ذات « مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ » را می‌بیند و همه چیز را از او می‌خواهد .

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهم‌ترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است .
جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیری به قیام حضرت مهدی صلوات الله و
سلامه علیه شده است . در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم :

« به خدا سوگند گویا من مهدی علیه السلام را می‌بینم که پشت به حجر الاسود زده و خدا را به حق خود
می‌خواند ... سپس فرمود : به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ ...** او است » . (۱)
در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است : « این آیه در مورد مهدی از آل
محمد علیه السلام نازل شده ، به خدا سوگند مضطر او است ، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز
بجای آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی‌دارد دعای او را اجابت می‌کند ،
ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد » .

۱- «نورالتقلیدین» ، جلد ۴ ، صفحه ۹۴ .

بدون شک منظور از این تفسیر منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی علیه السلام نیست ، بلکه آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که یکی از مصداق‌های روشن آن وجود مهدی علیه السلام است که در آن زمان که همه‌جا را فساد گرفته باشد ، درها بسته شده ، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن‌بست سختی قرار گرفته و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس‌ترین نقطه روی زمین دست به دعا برمی‌دارد و تقاضای کشف سوء می‌کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می‌دهد و به مصداق « وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ » او و یارانش را خلفای روی زمین می‌کند . درباره اهمیت «دعا» و «شرایط اجابت آن» و این‌که چراگاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی‌رسد ، به طور مشروح در جلد اول تفسیرنمونه ، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث شده است .

﴿ ۶۳ ﴾ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ

رَحْمَتِهِ ءَالَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یا کسی که شمارا در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند و کسی که بادهارا بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خدا است؟ خداوند برتر است از این که شریک برای او قرار دهند.

«بُشْر» مخفف «بُشْر» جمع «بَشُور» به معنی مُبَشِّر و بشارت دهنده است. بادهایی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت، پیشاپیش آن حرکت می کنند، در حقیقت کار آنها نیز هدایت مردم است به نزول باران.

تعبیر «بُشْرًا» (بشارت دهندگان) در مورد بادهای و تعبیر به «رحمت» در مورد باران هردو جالب است، چراکه بادهای هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوس ها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند. هم چنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هرجا نازل شود

خیر و رحمت و برکت و زندگی می‌آفریند .

(شرح بیشتر درباره نقش باده‌ها در نزول باران در سورة اعراف ذیل آیه ۵۷ جلد ششم تفسیر نمونه ، صفحه ۲۱۴ آمده است) .

﴿ ۶۴ ﴾ اَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ؕ اِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را تجدید می‌کند و کسی که شمار از آسمان و زمین روزی می‌دهد، آیا معبودی با خداست؟ بگو دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید. در این آیه ، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مسأله معاد منتقل می‌کند ، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می‌شود .

و از این جا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده‌اند معلوم می‌شود و آن این که

مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالباً عقیده به معاد (معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آنها سؤال کنیم و اقرار بخوایم؟ پاسخ این که این سؤال توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می‌کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است و این همه روزی‌ها و مواهب از ناحیه او می‌باشد، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است. ضمناً منظور از «رزق آسمان» باران و نور آفتاب و مانند آن است و منظور از «رزق زمین» گیاهان و مواد غذایی مختلفی است که مستقیماً از زمین می‌روید یا به طور غیرمستقیم از زمین نشأت می‌گیرد همچون دام‌ها، هم‌چنین معادن و موادگوناگون که انسان در زندگی خود از آن بهره می‌گیرد.

همه جا دعوت به استدلال منطقی

کراً در آیات قرآن می‌خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می‌شود، مخصوصاً جمله

« هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: دلیل خود را بیاورید» در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (۱۱۱ / بقره ، ۲۴ / انبیاء ، ۲۴ / نمل و ۷۵ / قصص) و در موارد دیگری نیز روی کلمه «برهان» مخصوصاً تکیه شده است (برهان به معنی محکم‌ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است) .

این منطق «برهان طلبی» اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن می‌کند چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد ، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی‌اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسایل گوناگون . این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می‌کند و مذهب را تنها کار «دل» می‌داند و عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می‌پذیرد و به همین دلیل انواع

خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد ، درحالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی برحقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسایل غیرمنطقی تشکیل می داد .

﴿۶۵﴾ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند .

بدون شک آگاهی از غیب و از جمله تاریخ وقوع قیامت مخصوص خدا است ولی این

منافات با آن ندارد که خداوند بخشی از علم غیب را در اختیار هرکس بخواهد بگذارد .
و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالاً و به صورت نامحدود مخصوص خدا است
و دیگران آن چه می دانند از ناحیه او است ولی به هرحال مسأله تاریخ وقوع قیامت از این
امر مستثنی است و هیچ کس بر آن آگاه نیست .^(۱)

﴿ ۶۶ ﴾ بَلِ إِذَا رَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ
این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند ، بلکه در اصل آن
شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند .

« إِذَا رَكَ » در اصل از « تَدَارَكَ » بوده که به معنی پشت سرهم قرارگرفتن است بنابراین

۱- درباره علم غیب بحث های مشروحی در « تفسیر نمونه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷
صفحه ۴۶ به بعد مطرح شده است .

مفهوم جمله « إِذَا زَكَرْتُمْ لَكُمْ عُقُوبُهُمْ فِي الْآخِرَةِ » این است که آن‌ها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتند اما به جایی نرسیدند ، لذا بعد از آن می‌فرماید : « آن‌ها از آن در شکند ، بلکه نابینا هستند » چرا که نشانه‌های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است : بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار ، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش ، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است ، اما آن‌ها همچون نابینایان از کنار این صحنه‌ها می‌گذرند .

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده است :

نخست این‌که انکار و ایراد آن‌ها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بی‌خبرند « و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می‌زنند » .

دیگر این‌که آن‌ها در اصل وجود آخرت شک دارند و سؤال از زمان تحقق آن از این شک ریشه می‌گیرد .

و دیگر این که این جهل و شک آن‌ها نه به خاطر این است که دلیل کافی بر آخرت در اختیار ندارند ، بلکه دلایل بسیار است اما آن‌ها چشم برهم نهاده نمی بینند .

﴿ ۶۷ ﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَابَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ

کافر ان گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آییم. آن‌ها به همین اندازه قناعت کردند که این مسأله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد ، درحالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند ، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند .

جالب این که در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آن‌ها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوییده اند .

﴿ ۶۸ ﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

اینها وعده ای است که ما و پدرانمان از پیش داده شده این‌ها همان افسانه های خرافاتی پیشینیان .

بنابراین نخست از استبعاد شروع می‌کردند و بعد آن را پایه انکار مطلق قرار می‌دادند ، گویی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آن را نفی می‌کردند .

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آنهاست .

ضمناً آنها با این تعبیر می‌خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده‌های کهنه و بی‌اساس است که دیگران هم به نیاکان ما داده‌اند و مطلب تازه‌ای به نظر نمی‌رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد .

﴿٦٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

بگو در روی زمین سیر کنید ، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید ؟

شما می‌گویید این وعده‌ها به نیاکان ما نیز داده شد و آنها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند ، اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهگار و

منکر توحید و معاد را که مخصوصاً در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می‌دانید مطلب چنین نیست .

نوبت شما هم می‌رسد ، عجله نکنید ، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

قرآن مجید کراراً مردم را به سیر در اراض و مشاهده آثار گذشتگان سرزمین‌های ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده‌اند ، کاخ‌های درهم شکسته شاهان ، قبرهای درهم ریخته و استخوان‌های پوسیده مستکبران ، اموال و ثروت‌های بی‌صاحب مانده ثروتمندان مغرور ، دعوت کرده است ، مخصوصاً تصریح می‌کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دل‌ها را بیدار و چشم‌ها را بینا می‌کند و به راستی چنین است ، گاهی مشاهده یکی از آثار آن چنان طوفانی در دل و جان انسان برپا می‌کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور اثری ندارد .

قابل توجه این که در آن آیه به جای « مُكَذِّبِينَ: تکذیب کنندگان معاد » « مُجْرِمِينَ » گفته شده، اشاره به این که تکذیب آن ها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرم ها بود .

﴿ ٧٠ ﴾ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

از تکذیب و انکار آن ها غمگین مباش و این همه غصه-ه آن ها را مخور و سینه ات از توطئه آن ها تنگ نشود .

و از آن جا که پیامبر اسلام از انکار و مخالفت آن ها رنج می برد و به راستی دلش برای آن ها می سوخت و عاشق هدایت و بیداری آن ها بود و از سوی دیگر ، همواره با توطئه های آن ها مواجه بود این آیه پیامبر را دلداری می دهد .

﴿ ٧١ ﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گوید کی خواهد آمد ؟

ولی این منکران لجوج به جای این که از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان ، پند و اندرز گیرند ، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمدند .

با این که مخاطب ، پیامبر بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند ، به خاطر این که مؤمنان راستین نیز با پیامبر در این سخن هم صدا بودند و طبعاً آنها نیز مخاطبند .

﴿ ۷۲ ﴾ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بگو شاید پاره ای از آنچه را عجله می کنید نزدیک و درکنار شما باشد .

« رَدِفَ » از ماده « رَدَفَ » به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است ، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند ، « ردیف » گفته می شود ، هم چنین در مورد افراد و اشیا یی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود .

آیه اشاره می کند که چرا عجله می کنید ؟ چرا مجازات الهی را کوچک می شمردید ؟ چرا

به خود رحم نمی‌کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست. احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، این همه سرسختی برای چیست؟

﴿۷۳﴾ **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ**

پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آن‌ها شکرگزار نیستند. اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی‌کند، به خاطر فضل و رحمتش بر شما است، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید.

﴿۷۴﴾ **وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ**

و پروردگارت آن چه را در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و آن چه را آشکار می‌کنند به خوبی می‌داند. «تُكِنُّ» از ماده «كِنَّ» به چیزی گفته می‌شود که اشیاء را در آن محفوظ و مستور می‌دارند.

و منظور در این جا ، رازها و اندیشه‌ها و توطئه‌هایی است که کفار در دل پنهان می‌داشتند .
 او به همان اندازه از خفایای درویشان آگاه است که از اعمال برون و
 اصولاً پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است ، این علم
 محدود ما است که این مفاهیم را ساخته و پرداخته ، و گرنه در مقابل یک وجود
 نامحدود ، این مفاهیم ، به سرعت رنگ خود را می‌بازند .

﴿ ۷۵ ﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و هیچ موجودی پنهان در آسمان و زمین نیست مگر این‌که در کتاب مبین (در لوح
 محفوظ و علم بی‌پایان پروردگار) ثبت است .

« غَائِبَةٌ » معنی وسیعی دارد که هر آنچه را از حَسِّ ما پنهان است دربرمی‌گیرد ، اعم
 از اعمال مخفی بندگان و نیات باطنی آن‌ها و نیز اسراری که در پهنه آسمان و زمین نهفته
 است و هم‌چنین قیام رستاخیز و زمان نزول عذاب و مانند این‌ها و دلیلی ندارد که

مانند بعضی از مفسران ، آن را به خصوص یکی از این امور تفسیر کنیم .
 منظور از « کتاب مبین » ، لوح محفوظ ، همان صفحه علم بی پایان خدا است که در ذیل
 آیه ۵۹ سورة انعام از آن بحث شده است . (به جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۲۷۱
 مراجعه نمایید) .

﴿ ۷۶ ﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
 این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند .
 بنی اسرائیل در مسایل زیادی با هم اختلاف داشتند ، در مورد « مریم » و « عیسی » و در
 مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده و این که او چه کسی است ؟ و هم چنین در
 بسیاری از احکام دینی و مذهبی با یکدیگر اختلافاتی داشتند قرآن آمد و در این زمینه حق
 مطلب را ادا کرد و گفت مسیح علیه السلام خودش با صراحت خود را معرفی کرده که من
 بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است : « قَالَ إِنِّي

عَبْدُ اللَّهِ اتَّانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۳۰ / مریم) .

و نیز روشن ساخت که مسیح ، تنها از مادر و بدون پدر تولد یافته و این امر محالی نیست ، چراکه خداوند آدم را بدون پدر و مادر و تنها از خاک آفرید « إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ » (۵۹ / آل عمران) .

و در مورد پیامبری که اوصافش در تورات آمده آن را به روشنی بر پیامبر اسلام

منطبق می‌داند چراکه بر هیچ‌کس همچون او منطبق نمی‌شود .

به هر حال یکی از رسالت‌های قرآن مبارزه با اختلافاتی است که به خاطر آمیخته شدن « خرافات » با « حقایق تعلیمات انبیاء » به وجود آمده بود و هر پیامبری وظیفه دارد که به اختلافات ناشی از تحریف‌ها و آمیختن حق و باطل پایان دهد و چون چنین‌کاری از یک فرد درس نخوانده برخاسته از محیط جهل ممکن نیست روشن می‌شود که از سوی خدا است .

﴿ ۷۷ ﴾ **وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ**

و مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است .

آری هدایت و رحمت است از نظر اختلاف زدایی و مبارزه با خرافات.

هدایت و رحمت است از این جهت که هم راه را نشان می‌دهد و هم طرز پیمودن راه را .
و ذکر « مؤمنین » در این جابه خصوص ، به خاطر آن است که تامل‌های از ایمان یعنی
آمادگی برای پذیرش حق و تسلیم در برابر پروردگار در انسان نباشد از
این منبع پرفیض الهی بهره نخواهد برد .

﴿ ۷۸ ﴾ **إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ**

پروردگار تو میان آن‌ها در قیامت به حکم خود داوری می‌کند و اوست قادر و دانا.
و از آن‌جا که گروهی از بنی اسرائیل در برابر حقایقی که قرآن بازگو کرده بود
مقاومت به خرج دادند و تسلیم نشدند ، لذا در این آیه می‌گوید خداوند روز قیامت

میان آن‌ها به حکم خود داوری می‌کند .

﴿ ۷۹ ﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی .

انگیزه‌های توکل

« تَوَكَّلْ » از ماده « وَكَّالَتْ » در منطق قرآن به معنی اعتماد و تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قرار دادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه موانع نهراسیدن و این یکی از نشانه‌های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه‌ها .

جالب این‌که در آیه فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده : یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می‌کند و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است .

درحقیقت می‌گوید : دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی ، تکیه‌گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپذیر و هم علیم و آگاه است

و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی ، کسی که از حق مبین دفاع می‌کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد ؟

و اگر می‌بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش ، آن‌ها چشم بینا و گوش شنوا و قلب زنده ندارند و اصلاً از محدوده تبلیغ و هدایت خارج هستند ، تنها حق طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می‌آیند تا از آن سیراب شوند .

﴿ ۸۰ ﴾ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ
تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی
برمی‌گردانند و پشت می‌کنند صدا کنی .

کوران و کران سخن تو را پذیرا نیستند

مخاطب تو زندگان هستند ، آن‌ها روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان
زنده‌نما که تعصب و لجاجت و استمرار برگناه ، فکر و اندیشه آن‌ها را تعطیل کرده است .

« حتی کسانی که زنده‌اند اما گوش‌های آنها کراست نمی‌توانی سخن خود را به آنها برسانی ، مخصوصاً هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند » .

باز اگر نزدیک تو بودند ، ممکن بود سردر گوش آنها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعهٔ سنگین آنها منعکس گردد اما آنها کرانی هستند که روبرو تافته و مرتباً دور می‌شوند .

﴿ ۸۱ ﴾ **وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تُسْمِعُ الْأَمَنُ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ**
و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهی برهانی، تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند .
باز اگر آنها به جای گوش شنوا چشم بینایی داشتند ، در این صورت گرچه صدا به گوش آنها نمی‌رسید ، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند ، اما افسوس که آنها نابینا هم هستند .

و به این ترتیب تمام راه‌های درک حقیقت به روی آن‌ها بسته‌است ، قلب‌هایشان مرده ، گوش‌هایشان کر و چشم‌هایشان نابینا است .
در حقیقت دو آیه فوق ، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می‌کند .

« حس تشخیص » و عقل بیدار ، در مقابل دلمردگی .
« گوش شنوا » برای جذب سخنان حق از طریق سمع .
و « چشم بینا » برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر .

اما لجاجت و خود سری و تقلید کورکورانه و گناه ، چشم حقیقت‌بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می‌اندازد و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی‌اثر خواهد بود ، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرو رفته‌اند .

نظیر این تعبیر در سوره بقره و سوره روم و بعضی دیگر از سوره‌های قرآن آمده است و ما درباره اهمیت «نعمت ابزار شناخت» بحث دیگری در تفسیر نمونه سوره نحل ذیل آیه ۷۸ داشته‌ایم (جلد ۱۱، تفسیر نمونه، صفحه ۳۳۶).
 ﴿۸۲﴾ **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا**

بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند) جنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنها تکلم می‌کند و می‌گوید: مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند.

منظور از «وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده، یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه‌های آن است، نشانه‌هایی که با مشاهده آن هرکس خاضع و تسلیم می‌شود و یقین پیدا می‌کند که وعده‌های الهی هم حق بوده و قیامت نزدیک

است و در آن حال درهای توبه بسته می‌شود ، چراکه ایمان در چنین شرایطی جنبه اضطراری خواهد داشت .

دَابَّةُ الْأَرْضِ چیست ؟

« دَابَّةٌ » به معنی « جنبه » و « أَرْضٌ » به معنی « زمین » است و برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند « دَابَّةٌ » تنها به جنبندگان غیرانسان اطلاق نمی‌شود ، بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسان‌ها را نیز در می‌گیرد ، چنان‌که در آیه ۶ سوره هود می‌خوانیم : « وَ مَا دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا : هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او پر خدا است » . اما در مورد تطبیق این کلمه ، قرآن به طور سربسته از آن گذشته ، گویی بنابر اجمال و ابهام بوده ، تنها وصفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سخن می‌گوید و افراد بی‌ایمان را اجمالاً مشخص می‌کند ، ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسرین ، بحث‌های زیادی در این زمینه دیده می‌شود که در یک جمع‌بندی می‌توان آنرا در دو تفسیر خلاصه کرد :

❧ ۱- گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیرعادی از غیر جنس انسان با شکلی عجیب دانسته‌اند و برای آن عجایی نقل کرده‌اند که شبیه خارق عادات و معجزات انبیاء است .

این جنبنده در آخر زمان ظاهر می‌شود و از کفر و ایمان سخن می‌گوید و منافقین را رسوا می‌سازد و بر آن‌ها علامت می‌نهد .

❧ ۲- جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده او را یک انسان می‌دانند ، یک انسان فوق‌العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلیش جدا ساختن صفوف مسلمین از منافقین و علامت گذاری آن‌ها است ، حتی از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با او است و می‌دانیم عصای موسی ، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان ، رمز حکومت و سلطه الهی است و به این ترتیب او یک انسان قدرتمند و افشاگر است .

در حدیثی از حذیفه از پیامبر در توصیف « ذَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ » چنین آمده است « لَا يُدْرِكُهَا طَالِبٌ وَلَا يَقُوتُهَا هَارِبٌ فَتَسِيمُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَتَكْتَبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ وَتَسِيمُ الْكَافِرُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَتَكْتَبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ : او به قدری نیرومند است که هیچکس به او نمی‌رسد و کسی از دست او نمی‌تواند فرار کند ، در پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد و می‌نویسد مؤمن و در پیشانی کافر علامت می‌گذارد و می‌نویسد کافر با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است . (۱) و در روایات متعددی بر شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق شده است : در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « مردی با عمار یاسر گفت آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است ، عمار گفت : کدام آیه ؟ گفت آیه " وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا

۱- « مجمع‌البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

بِأَيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ" این کدام جنبنده است؟».

عمار می‌گوید: به خدا سوگند من روی زمین نمی‌نشینم، غذایی نمی‌خورم و آبی نمی‌نوشم تا «ذَابَةُ الْأَرْضِ» را به تو نشان دهم سپس همراه آن مرد به خدمت علی علیه السلام آمد، در حالی که غذا می‌خورد هنگامی که چشم امام علیه السلام به عمار افتاد، فرمود بیا، عمار آمد و نشست و با امام علیه السلام غذا خورد.

آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می‌نگریست، چراکه عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده‌اش وفا نکند غذا نخورد، گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است.

هنگامی که عمار برخاست و با علی علیه السلام خداحافظی کرد، آن مرد رو به او کرده گفت، عجیب است تو سوگند یادکردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی مگر این که «ذَابَةُ الْأَرْضِ» را به من نشان دهی؟ عمار در جواب گفت، «أَرَيْتُكُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُ: من او را به

تو نشان دادم اگر می فهمیدی » (۱)

نظیر همین حدیث در تفسیر عیاشی از « ابوذر » رحمه الله علیه نقل شده است . (۲)
 علامه مجلسی در بحار الانوار با سند معتبری از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که
 علی علیه السلام در مسجد خوابیده بود ، پیامبر آن جا آمد ، علی علیه السلام را بیدار کرد و فرمود :
 « قُمْ يَا ذَابَّةَ اللَّهِ : برخیز ای جنبنده الهی » کسی از یاران عرض کرد : « ای رسول خدا آیا ما حق
 داریم یکدیگر را بر چنین اسمی بنامیم ؟ » پیامبر فرمود : « نه این نام مخصوص او است و او است
 " ذَابَّةُ الْأَرْضِ " که خداوند در قرآن فرموده : " وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ ذَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ ... " »
 سپس فرمود : « ای علی در آخر زمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند و وسیله ای در دست تو

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث . ۲- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

است که دشمنان را با آن علامت می‌نهی». (۱)

طبق این روایات، آیه فوق مربوط به «رجعت» است و با آیه‌ای که بعداً درباره رجعت می‌آید هماهنگ می‌باشد.

مرحوم ابوالفتوح رازی در تفسیر خود ذیل آیه فوق می‌نویسد: بر طبق اخباری که از طریق اصحاب ما نقل شده، «ذَابَةُ الْأَرْضِ» کنایه از حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است. (۲)

با در نظر گرفتن این حدیث و احادیث فوق، می‌توان از «ذَابَةُ الْأَرْضِ» مفهوم کلی‌تری را استفاده کرد که بر هر یک از پیشوایان بزرگ که در آخر زمان قیام و حرکت فوق‌العاده می‌کنند و حق و باطل و مؤمن و کافر را از هم مشخص می‌سازند منطبق می‌شود.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۵۳، صفحه ۵۲. ۲- «تفسیر ابوالفتوح»، جلد ۸، صفحه ۴۲۳.

این تعبیر که در روایات وارد شده که عصای موسی و انگشتر سلیمان که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است با او است قرینه‌ای است بر این که « ذَابَّةُ الْأَرْضِ » یک انسان بسیار فعال است نه یک حیوان .

و نیز این که در روایات وارد شده که مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند و صفوفشان را مشخص می سازد با انسان سازگار است .

سخن گفتن با مردم که در متن آیه قرآن به عنوان توصیف او آمده نیز مناسب همین معنی است .

در یک جمع بندی به این جا می رسیم که از یک سو واژه « ذَابَّة » بیشتر در غیر انسان ها به کار می رود (هر چند در قرآن کراراً در مفهوم اعم و یا در مورد انسان ها استعمال شده) از سوی دیگر قرائن متعدد در خود آیه وجود دارد و روایات فراوانی در تفسیر آیه وارد شده است که نشان می دهد منظور از « ذَابَّةُ الْأَرْضِ » در این جا انسانی است با ویژگی هایی که در

بالا ذکر کردیم ، انسانی است بسیار فعال ، مشخص کننده خط حق و باطل ، مؤمن و منافق و کافر ، انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است .

﴿ ۸۳ ﴾ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

به خاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آن ها را انگیه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند . « حَشْر » به معنی کوچ دادن و خارج کردن گروهی از مَقَرَّشان و حرکت دادن آن ها به سوی میدان جنگ یا غیر آن است .

« فَوْج » چنانکه راغب در مفردات می گوید ، به معنی گروهی است که به سرعت حرکت می کنند .

« يُوزَعُونَ » به معنی نگهداشتن جمعیت است به طوری که گروهی به گروه دیگر ملحق

شوند و این تعبیر معمولاً در مورد جمعیت‌های زیاد گفته می‌شود، همان‌گونه که نظیر آن در مورد لشکریان سلیمان در این سوره خواندیم .

بنابر این از مجموع آیه چنین استفاده می‌شود که روزی فرا خواهد رسید که از هر قوم و جمعیتی خداوند گروهی را محشور می‌کند و آن‌ها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می‌سازد . بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسأله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند ، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد ، تعبیر به « مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا » از هر جمعیتی ، گروهی « صحیح نیست ، زیرا در قیامت ، همه محشور می‌شوند ، چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می‌گوید : « وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا » ما آن‌ها را محشور می‌کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت .

« رجعت » در کتاب و سنت

از مسایلی که در آیه مورد بحث قابل ملاحظه است ، ظهور بعضی از این

آیات در مسأله رجعت است .

«رَجَعَت» از عقاید معروف شیعه است و تفسیرش در یک عبارت کوتاه چنین است : بعد از ظهور مهدی علیه السلام و در آستانه رستاخیز گروهی از « مؤمنان خالص » و « کفار و طاغیان بسیار شرور » به این جهان بازمی گردند ، گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند و گروه دوم کیفرهای شدیدی را می بینند .

مرحوم «سید مرتضی» که از بزرگان شیعه است چنین می گوید : « خداوند متعال بعد از ظهور مهدی علیه السلام گروهی از کسانی را که قبلاً از دنیا رفته اند به این جهان بازمی گرداند ، تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را بازمی گرداند تا از آنها انتقام گیرد » .

سپس می افزاید : « دلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که مسأله محالی نیست ، در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان موضوع را انکار می کنند که گویی

آن را محال و غیر ممکن می‌شمرند .

بعد اضافه می‌کند : دلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه است زیرا احدی از آنها با این عقیده مخالف نکرده است .^(۱)

﴿ ۸۴ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ أَكْذَبْتَهُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّا أَنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تا زمانی که (به پای حساب) می‌آیند به آنها می‌گوید آیا آیات مرا تکذیب کردید و درصدد تحقیق بر نیامدید شما چه اعمالی انجام می‌دادید .
منظور از جمله « وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا » یعنی بدون آنکه از آن تحقیق کنید و به حقیقت امر آگاهی یابید به تکذیب آن پرداختید و این نهایت جهل و نادانی است که انسان بدون تحقیق و احاطه علمی به چیزی درصدد انکار آن برآید .

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۱۱ (ماده رجع) .

و در حقیقت از آن‌ها دو چیز سؤال می‌شود یکی از تکذیب بدون تحقیقشان و دیگر از اعمالی که انجام می‌دادند .

اگر آیه فوق درباره قیامت و رستاخیز باشد ، مفهومی معلوم است و اما اگر اشاره به مسأله رجعت باشد (چنان‌که هماهنگی آیات ایجاب می‌کند) اشاره به این است که به هنگام بازگشت گروهی از بدکاران به این جهان، کسی که نماینده ولی امر است، آن‌ها را مورد بازپرسی قرار می‌دهد ، سپس به مقدار استحقاقشان آن‌ها را مجازات دنیوی می‌کند و این مانع از عذاب آخرت آن‌ها نخواهد بود ، چنان‌که بسیاری از مجرمان ، حدشرعی در این جهان می‌خورند و در صورت عدم توبه در آخرت نیز مجازاتشان محفوظ است .

﴿ ۸۵ ﴾ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ

در این هنگام فرمان عذاب بر آن‌ها واقع می‌شود و آن‌ها سخنی ندارند که بگویند . این عذاب به معنی عذاب دنیا است هرگاه آیه را به معنی رجعت بدانیم

و به معنی عذاب آخرت است اگر آیه را به معنی قیامت بدانیم .

﴿ ۸۶ ﴾ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنْوَ فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

آیا آن‌ها ندیدند ما شب را قرار دادیم که در آن یارامند و روز را روشنی بخش ، در

این امور نشانه‌های روشنی است برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند .

این نخستین بار نیست که قرآن از آثار حیات بخش شب و روز و نظام نور و ظلمت سخن می‌گوید ، همان‌گونه که آخرین بار نیز نمی‌باشد ، این به خاطر آن است که قرآن یک کتاب تعلیم و تربیت انسان‌سازی است و می‌دانیم اصول تعلیم و تربیت گاه ایجاب می‌کند که یک موضوع را در فواصل مختلف تکرار کنند و به یادآورند تا کاملاً خاطر نشان گردد و به اصطلاح جا بیفتد.

آرامشی که از تاریکی شب به وجود می‌آید یک واقعیت مسلم علمی است پرده‌های

تاریک شب و نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیت‌های روزانه است ، بلکه اثر عمیقی روی سلسله اعصاب انسان و سایر جانداران می‌گذارد و آن‌ها را در استراحت و خواب عمیق و به تعبیر قرآن « سکوت » فرومی‌برد .

هم‌چنین رابطه روشنایی روز و تلاش و حرکت و جنبشی که خاصیت تابش نور است نیز از نظر علمی جای تردید نیست ، نه فقط نور آفتاب ، صحنه زندگی را روشن و چشم انسان را فعال می‌سازد ، بلکه تمام ذرات وجود انسان را بیدار کرده و به فعالیت وامی‌دارد . توجه به این نکته نیز لازم است که انسان باید خود را با این نظام هماهنگ سازد ، شب را استراحت کند و روز را به تلاش و کوشش پردازد ، تا همیشه سالم و فعال باشد نه همچون هوسرانانی که شب را بیدار می‌مانند و روز را تا نزدیکی ظهر در خواب فرومی‌برند . جالب این‌که « مُبْصِر » که در اصل به معنی « بینا » است صفت روز قرار داده شده است ، درحالی‌که وصف انسان‌ها در روز می‌باشد ، این یک نوع تأکید زیبا است همان‌گونه که گاه

شب را توصیف به خواب رفتن می‌کنند و می‌گویند «لَیْل نَائِمٌ». و این تفاوت تعبیر که در بیان فایده شب و روز در آیه مشاهده می‌شود که در یک جا «لَتَسْكُنُوا فِيهِ» می‌گوید و در جای دیگر «مُبْصِرًا»، ممکن است اشاره به این باشد که هدف اصلی شب سکونت و آرامش است، ولی هدف روشنایی روز، دیدن نیست، بلکه دیدن ابزاری است برای رسیدن به مواهب حیات و بهره‌گیری از آن (دقت کنید). به هر حال این آیه گرچه مستقیماً سخن از توحید و تدبیر عالم هستی می‌گوید ولی می‌تواند اشاره لطیفی به مسأله معاد نیز دربرداشته باشد، چرا که خواب همچون مرگ است و بیداری همچون زندگی پس از مرگ.

﴿٨٧﴾ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ

به‌خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین

هستند در وحشت فرومی روند جز کسانی که خدا بخواد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند .

از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود که دو یا سه بار « نفخ صور » می شود : یکبار در پایان دنیا و آستانه رستاخیز ، که وحشت همه را فرامی گیرد .

بار دوم همگی با شنیدن آن قالب تهی می کنند و می میرند (این دو نفخه ممکن است یکی باشد) .

بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه مردگان به حیات بازمی گردند و زندگی نوینی را آغاز می کنند .

در این که آیه فوق اشاره ای به نفخه اول و دوم است یا نفخه سوم میان مفسران گفتگو است .

ولی ظاهراً آیه نشان می دهد که اشاره به نفخه اولی است که در پایان جهان صورت

می گیرد زیرا «فَزَعَ» که به معنی ترس و وحشتی است که تمام قلب انسان را فرامی گیرد از آثار این نفخه شمرده شده و می دانیم در نفخه قیامت ترس و وحشت به خاطر اعمال است و حساب و جزا، نه به خاطر تأثیر نفخه.

و اما جمله «مَنْ شَاءَ اللَّهُ» که به صورت استثناء از این ترس و وحشت عمومی ذکر شده اشاره به نیکان و پاکان، اعم از فرشتگان و مؤمنانی است که در آسمانها و زمین هستند آنها در پرتو ایمان، آرامش مخصوصی دارند، نه نفخه اول صور آنها را متوحش می سازد و نه نفخه آخر «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ». ﴿٨٨﴾ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری درحالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است.

حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن

آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه‌های عظمت خداوند در همین دنیا است و به «حرکت کره زمین» که برای مامحسوس نیست اشاره می‌کند .

﴿ ۱ - آیه فوق می‌گوید : « گمان می‌کنی کوه‌ها جامد و ساکنند ، در حالی که همچون ابر در حرکتند » معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست ، چرا که این حوادث به قدری آشکار است که به تعبیر قرآن « از مشاهده آن‌ها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند » (۲ / حج) .

﴿ ۲ - تعبیر به « اِتَّقَان » که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد ، نه زمانی که این نظام فرومی‌ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد .

﴿ ۳ - جملہ « إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ » مخصوصاً با توجه به این که « تَفْعَلُونَ » فعل مضارع است نشان می دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می گوید : « او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می دهید با خبر است » و اگر مربوط به پایان این جهان بود می بایست گفته شود « مَا فَعَلْتُمْ : کاری که انجام دادید » (دقت کنید) .

از مجموع این قرائن دقیقاً چنین استفاده می شود که این آیه یکی دیگر از عجایب آفرینش را بیان می کند .

نتیجه ای که از این تفسیر می گیریم این است که این کوه ها که ما آن ها را ساکن می پنداریم با سرعت زیاد در حرکت هستند ، مسلماً حرکت کوه ها بدون حرکت زمین های دیگر که به آن ها متصل است معنی ندارد و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود که زمین با سرعت حرکت می کند همچون حرکت ابرها .

طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود

نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است .

اما چرا قرآن «کوهها» را مرکز بحث قراردادده شاید به این جهت است که کوهها از نظر سنگینی و وزن و پابرجایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند ، جایی که کوهها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد .

به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است ، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند ، «گاليله» ایتالیایی و «کپرنیک» لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوایل ۱۷ میلادی این عقیده را برملا ساختند ، هرچند ارباب کلیسا شدیداً آنها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند .

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آنها ، پرده از روی حقیقت برداشت و

حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت .

﴿ ۸۹ ﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ

کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت آن روز در امانند .

در این که منظور از « حَسَنَةً » چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند : بعضی آن را به کلمه توحید و « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » و ایمان به خدا تفسیر کرده اند .

البته همان گونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است « حَسَنَةً » نیز در این جا مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در برمی گیرد ، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه که در رأس هر کار نیک قرار دارد .

﴿ ۹۰ ﴾ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و آنها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزایی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت .

« كُتِبَتْ » از ماده « كَبَّ » در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و بنابراین ذکر « وُجُوهٌ » (صورت‌ها) در آیه فوق از باب تأکید است .
 افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است . به علاوه چون هنگامی که مواجه با حق می‌شدند ، صورت خود را برمی‌گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می‌کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند .

جمله « هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ممکن است پاسخ سؤالی باشد که در این جا مطرح می‌شود و آن این‌که اگر کسی بگوید این مجازات ، مجازات شدیدی است ، در پاسخ گفته می‌شود این همان اعمال شما است که دامناتان را گرفته شما جزایی جز اعمالتان ندارید ؟
 ﴿٩١﴾ إِنَّمَا أَمِِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

(بگو) من مأمورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم همان کسی که این شهر

را حرمت بخشیده و همه چیز از آن او است و من مأمورم که از مسلمین باشم .
 این شهر مقدسی که تمام افتخار شما و موجودیتان در آن خلاصه می شود ، شهر مقدسی
 که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما به جای شکر نعمتش کفران می کنید .
 شهر مقدسی که حرم امن خدا است و شریف ترین نقطه روی زمین و
 قدیمی ترین معبد توحید است .
 آری من مأمورم « پروردگاری را عبادت کنم که این شهر را حرمت نهاده » .
 ویژگی هایی برای آن قراردادده و احترامات و احکام خاص و ممنوعیت هایی که برای
 شهرهای دیگر در جهان نیست .
 اما تصور نکنید که فقط این سرزمین ملک خدا است بلکه « همه چیز
 در عالم هستی به او تعلق دارد » .
 و دومین دستور که به من داده شده این است : « من مأمورم که از مسلمین باشم » تسلیم مطلق

در برابر فرمان پروردگار و نه غیر او .

و به این ترتیب دو مأموریت اصلی خود را که « پرستش خدای یگانه » و « تسلیم مطلق در برابر فرمان » او است بیان می دارد .

سپس ابزار وصول به این دو هدف را چنین بیان می کند : « من مأمورم قرآن را تلاوت کنم »
 ﴿ ٩٢ ﴾ **وَ أَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ**

و این که قرآن را تلاوت کنم هرکس هدایت شود برای خود هدایت شده و هرکس گمراه گردد (گناهی به گردن خود اوست) بگو من فقط از انداز کنندگان هستم .
 از فروغ آن شعله گیرم و از چشمه آب حیاتش جرعه ها بنوشم و در همه برنامه ها بر راهنمایی آن تکیه کنم ، آری این وسیله من است برای رسیدن به آن دو هدف مقدس و مبارزه با هرگونه شرک و انحراف و گمراهی .

و به دنبال آن اضافه می‌کند: تصور نکنید ایمان آوردن شما سودی به حال من و یا از آن بالاتر سودی برای خداوند بزرگ دارد، نه «هرکس هدایت شود برای خود هدایت شده‌است». و تمام منافع هدایت چه در این جهان و چه در جهان دیگر عاید خود او می‌شود. «هرکس گمراه شود، وزر و وبالش به گردن خود او است، بگو من فقط از انداز کنندگان و بیم دهندگانم». و عواقب شوم آن دامن مرا نمی‌گیرد، وظیفه من بلاغ مبین و ابلاغ آشکار است، وظیفه من ارائه طریق و اصرار بر پیمودن راه است، اما آن کس که مایل است در گمراهی بماند، تنها خویشتن را بدبخت کرده است.

﴿٩٣﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
 بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است به زودی آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید و پروردگار تواز آن چه انجام می‌دهید غافل نیست. این حمد و ستایش هم به نعمت قرآن باز می‌گردد، هم هدایت الهی و هم

می‌تواند مقدمه‌ای برای جمله بعد باشد که می‌گوید : « به زودی خداوند آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید » .

این تعبیر اشاره به آن است که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و خرد آدمی ، هر روز پرده از آیات جدید و اسرار تازه‌ای از عالم هستی برداشته می‌شود و روز به روز به عظمت قدرت و عمق حکمت پروردگار آشنا تر می‌شوید و این ارائه آیات هرگز قطع نمی‌شود و در طول عمر بشر همچنان ادامه دارد . اما اگر باین همه ، باز راه خلاف و انحراف بینمایید ، بدانید « پروردگار شما هرگز از کارهایی که انجام می‌دهید غافل نیست » .

گمان نکنید اگر خداوند کیفر شما را به لطفش تأخیر می‌اندازد دلیل این است که از اعمالتان آگاه نیست و یا حساب و کتاب آن محفوظ نمی‌ماند . خداوندا ! هر روز گوشه تازه‌ای از آیات عظمت را به ما نشان ده تا تو را هر روز

بہتر و بیشتر بشناسیم و بہ شکر این ہمہ مواہبی کہ نصیب ما کردہ ای پردازیم .
بارالہا ! انبوی از مشکلات جامعہ اسلامی مارا فراگرفتہ و دشمنان در داخل و خارج سخت
تلاش می کنند تا نور تورا خاموش سازند .

تویی کہ بہ سلیمان آن ہمہ قدرت بخشیدی و بہ موسی در برابر فرعونیان آن ہمہ قوت
دادی ، ما را بر این دشمنان پیروز بگردان و آنہا را کہ قابل ہدایت نیستند همچون قوم عاد
و ہود و ثمود و قوم لوط درہم بشکن .

پایان سورة نمل

سورة قصص

فضیلت تلاوت سورة «قصص»

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر اسلام می خوانیم :
 « کسی که سورة "قصص" را بخواند ، به تعداد هریک از کسانی که موسی را تصدیق یا تکذیب کردند ، ده حسنه به او داده خواهد شد و فرشته ای در آسمان ها و زمین نیست مگر این که روز قیامت گواهی بر صدق او می دهد . » (۱)
 امام صادق علیه السلام نیز فرمود : « کسی که طواسبین ثلاث (قصص ، نمل و شعراء) را در شب جمعه بخواند ، از دوستان خدا و در جوار او و در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت و در دنیا هرگز فقر و ناامنی و ناراحتی شدید پیدا نخواهد کرد و در آخرت خداوند آنقدر از مواهب خود به او می بخشد که راضی شود و برتر از راضی بودن . » (۲)

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة قصص .
 ۲- « نور الثقلین » ، آغاز سورة قصص .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

طسّم ﴿١﴾

طسّم

خداوند می‌خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها را در بر دارد، از وسیله ساده‌ای همچون حروف «الف باء» تشکیل یافته که هر کودکی می‌تواند به آن تلفظ کند، این نهایت عظمت است که آن‌چنان محصول فوق‌العاده بااهمیتی را از چنین مواد ساده‌ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

این‌ها آیات کتاب مبین است.

تعبیر به « تِلْكَ » اسم اشاره به دور و برای بیان عظمت این آیات است .
 این جا قرآن به « مبین بودن » توصیف شده و « مُبِین » هم به معنی لازم و هم متعدی
 می آید ، چیزی که هم آشکار است و هم آشکارکننده و قرآن با محتوای روشنش
 حق را از باطل ، آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد .

﴿ ۳ ﴾ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم ، برای گروهی که ایمان بیاورند .
 خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد ، خدایی که
 بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و
 نابود کرد و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود و
 هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت ، قادر بر نجات شماست .
 آری هدف اصلی از این آیات ، مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آن ها و برای آن ها

صورت گرفته ، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند .

﴿ ۴ ﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذَبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آنها را سرمی برید و زنان آنها را (برای کیزی) زننده نگه می داشت ، او مسلماً از مفسدان بود .
فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آن جا پیش رفت که ادعای خدایی نمود .

او برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد ؛
نخست «کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد» (وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا).

همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است ، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه « تفرقه بینداز و حکومت کن » امکان پذیر نیست .

فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود ؛ « قِبْطِیَّان » که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیار آنان بود .

و « سِبْطِیَّان » یعنی مهاجران بنی اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن ها گرفتار بودند .

فقر و محرومیت ، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آن ها بود ، بی آن که بهره ای داشته باشند .

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که

درست بنگرند فرزندانی که از بنی اسرائیل متولد می‌شوند ، اگر پسر باشند ، آن‌ها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند ، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند .
 راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد ؟
 معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت ، خانه‌های قِبْطِیَّان را سوزاند ، ولی خانه‌های بنی اسرائیل سالم ماند .
 او از آگاهان و معبران خواب ، توضیح خواست ، گفتند : از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می‌کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او است .^(۱)
 و نیز نقل کرده‌اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می‌شود که

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

حکومت تو را بر باد خواهد داد. (۱)

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل بگیرد. ولی قرارگرفتن جمله «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» بعد از «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»، مطالب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن‌ها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، برای خدمتکاری زننده بگذارند.

در مورد این برنامه جنایت‌بار فرعونیان داستان‌ها گفته‌اند، بعضی می‌گویند: فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقاً زیر نظر بگیرند و تنها قابله‌های قبطی و فرعون‌نژاد مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد،

۱- «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹.

فوراً به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیابند و قربانی خود را بگیرند .

﴿ ۵ ﴾ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اراده ما براین قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین دوی زمین قرار دهیم .

﴿ ۶ ﴾ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه ، نشان دهیم .

چه قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است ، چراکه به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و

حکومت فرعونیان داشته ، می‌گوید : ما می‌خواهیم چنین کنیم ... ، یعنی فرعون می‌خواست بنی‌اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند ، اما ما می‌خواستیم آن‌ها قوی و پیروز شوند .

او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد ، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد .

تعبیر به « مِنتَ » به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی می‌باشد ، فرق بسیار دارد . دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی‌اسرائیل نمی‌گوید ، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها ، می‌گوید : « ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن‌ها را پیشوایان و ارثان حکومت روی زمین قرار دهیم » .

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر .
این بشارتی است برای همه انسانهای آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن
بساط ظلم و جور .
نمونه‌ای از تحقق این مشیات الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت
فرعونیان بود .
و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام و یارانش بعد از ظهور اسلام بود ،
حکومت پابرهنگها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنة زمان
خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند .
سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را
از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید .
و نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی

”ارواحنا له الفداء“ است .

این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ؛ ائمه اهل بیت در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند .

« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند ؟

می دانیم واژه « مُسْتَضْعَف » از ماده « ضَعَف » است ، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند .

به تعبیر دیگر « مُسْتَضْعَف » کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد ، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد ، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته ، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ، ساکت و تسلیم نیست ، پیوسته تلاش می کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود ،

دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند .
 خداوند به چنین گروهی وعده باری و حکومت در زمین داده است ، نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند ، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند .

بنی اسرائیل نیز آنروز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی علیه السلام را گرفتند ، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند ، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم علیه السلام به ارث برده بودند ، با دعوت موسی علیه السلام تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند .

البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد ؛ مستضعف "فکری" ، "فرهنگی" ، "اقتصادی" ، "اخلاقی" و "سیاسی" و آنچه قرآن بیشتر روی آن تکیه کرده است ، مستضعفین "سیاسی" و "اخلاقی" می باشد .

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند ، سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آن‌ها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نیروورانند .

روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن‌ها را می‌کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می‌داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختند .

آن‌جا که نمی‌توانستند مردان را بکشند ، مردانگی را می‌کشتند و با پخش وسایل فساد ، مواد مخدر ، توسعه فحشاء و بی‌بندوباری جنسی ، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی‌های ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن‌ها خفه می‌کردند ، تا

بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند .

اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند و حتی به زنان ، درس مردانگی بیاموزند و آنها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند .

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است ، لذا نیازی به ذکر آن نمی بینیم .

﴿ ۷ ﴾ وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّ مُوسٰى اَنْ اَرْضِعِيْهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيْهِ فِى الْيَمِّ وَلَا تَخَافِ وَلَا تَحْزَنِ اِنَّا رَاٰدُوْهُ الْيَمِّ وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که براو ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و ترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولانش قرار می دهیم .

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده‌اش چنین است :

دستگاه فرعون برنامه‌ وسیعی برای کشتن « نوزادان پسر » از بنی اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله‌های فرعونى مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند .

در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی ، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل درمادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت : ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِمِ دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم .

هنگامی که موسی تولد یافت ، از چشمان او نور مرموزی درخشید ، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرونشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت .

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت : من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم ، حتی راضی نیستم موسی از سر او کم شود ، با دقت از او حفاظت کن ، من فکر می‌کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد .

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد ، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند ، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و مادر دستپاچه شد ، آن‌چنان که نمی‌دانست چه کند ؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود ، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت ، مأمورین وارد شدند در آن‌جا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند ، گفتند : این زن قابله در این‌جا چه می‌کرد ؟ گفت : او دوست من

است ، برای دیدار من آمده بود ، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند .
 مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت : نوزاد کجا است ؟ او اظهار
 بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست ، مادر به‌سوی تنور دوید ،
 دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای
 ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد .
 اما باز مادر در امان نبود ، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و
 شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقمع شود .
 در این‌جا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت ، الهامی که ظاهراً او را به کار
 خطرناکی دعوت می‌کرد، ولی با این‌حال از آن احساس آرامش نمود .
 این یک مأموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این
 الهام ، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد .

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد .
 نجار گفت : با این اوصاف که می‌گویی، صندوق را برای چه می‌خواهی ؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت ، نتوانست در این جا سخنی جز این بگوید که ؛ من از بنی اسرائیل ، نوزاد پسر دارم و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم .
 نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند ، به سراغ آن‌ها آمد ، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش بازایستاد ، تنها با دست اشاره می‌کرد و می‌خواست با علایم ، مطلب را بازگو کند ، مأمورین که گویا از حرکات او یکنحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند .
 هنگامی که بیرون آمد ، حال عادی خود را بازیافت ، این ماجرا تکرار شد و در نتیجه فهمید در این جا یک سرالهی نهفته است ، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد .

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود . هوا کمی روشن شده بود . مادر ، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد ، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد ، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند ، گذاشت و آن را روی موج نهاد . امواج خروشان نیل ، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده ، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود ، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند ، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود ، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد .

این ها همه از یک سو .

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود ؟ در اخبار آمده ؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می برد ، فرعون دست به دامن اطباء زد ، نتیجه ای

نگرفت ، به کاهنان متوسل شد ، آنها گفتند : ای فرعون ! ما پیش‌بینی می‌کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند ، بهبودی می‌یابد .

فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرای بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای که بر امواج در حرکت بود ، نظر آنها را جلب کرد . دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست .

صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت ، دیگران نتوانستند در آن را بکشایند ، آری می‌بایست در صندوق نجات موسی ، به دست فرعون گشوده شود و گشوده شد . هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد ، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصاً همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفاي بیمار شد ، این محبت فزونی گرفت .

اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم .

﴿ ۸ ﴾ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند)
خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایهٔ اندوهشان گردد، مسلماً
فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند .

موسیٰ (علیه السلام) در آغوش فرعون

«الْتَقَطَ» از مادهٔ «الْتِقَاطُ» در اصل به معنی بی‌تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می‌باشد و این‌که به اشیاء گم‌شده‌ای که انسان پیدا می‌کند، «لُقْطَةً» می‌گویند، نیز به همین جهت است .

بدیهی است فرعونیان قنடைهٔ این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند

که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند ، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند .

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب ، «لام» در این جا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می‌خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی‌اسرائیل بسیج کرده بودند ، وادار می‌کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است ، چون جان شیرین دربرگیرند و پرورش دهند .

ضمناً تعبیر به «الْفِرْعَوْنَ» نشان می‌دهد که نه یک نفر ، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب ، شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند . و در پایان آیه اضافه می‌کند : «إِنَّ الْفِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ» . چه خطایی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سر بردند تا کلیم الله را

نابود کنند ، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت : بگیرید و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید .

﴿ ۹ ﴾ وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت : او را نکشید ، نور چشم من و شما است ، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند) .

به نظر می رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل ، دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است ، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت بارش درباره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد .

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند : دلیل ندارد که قانون دربارهٔ این کودک اجرا نشود .

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود ،کانون مهر این نوزاد شده بود ، در مقابل همهٔ آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش های خانوادگی ، غالباً پیروزی با زنان است ، او در کار خود پیروز شد . و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود ، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن تر خواهد شد .

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می گوید : « وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » . آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست .

برنامه عجیب الهی

قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند ،
 لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید .
 قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی
 خودشان سازد و آن‌چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع
 کنند که باید با آتشش بسوزند ، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند ، چوبه‌داری
 را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند .
 و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام
 مراحل به دست خود آنها صورت گرفت ؛
 قایله موسی از قبطیان بود .
 سازنده صندوق نجات موسی ، یک نجار قبطی بود .

گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل ، «آل فرعون» بودند .
 بازکننده در صندوق ، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود .
 و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن ،
 همان کاخ فرعون بود .
 و این است قدرت‌نمایی پروردگار .

﴿۱۰﴾ وَ أَصْبَحَ قُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا
 لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

قلب مادر موسی بی‌تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب او را به وسیله ایمان و امید
 محکم نکرده بودیم ، نزدیک بود مطلب را افشا کند .
 واژه «فارغ» به معنی بی‌تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است .
 «رَبَطْنَا» از ماده «رَبَط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا

مطمئناً در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رِبَاط» می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبَطَ قَلْب» در این جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر موسی عليه السلام فرزندش را به تربیتی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سردهد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن

خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می‌کند ، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد . اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده ، قلب او را آن‌چنان استحکام می‌بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است ، سرانجام به او بازمی‌گردد و پیامبر می‌شود .

﴿ ۱۱ ﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهٖ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

مادر به خواهر او گفت : وضع حال او را پی‌گیری کن ، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد ، در حالی که آن‌ها بی‌خبر بودند .

« قُصِّيهٖ » از مادهٔ « قَصَّ » به معنی جستجو از آثار چیزی است و این‌که به داستان ، « قِصَّةٔ » می‌گویند ، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون در آن پی‌گیری می‌شود .
بعد از بازگشت مادر موسی به خانهٔ خویش ، خواهر از فاصلهٔ دور در کنار نیل ، ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر

بزرگی که نوزاد را تهدید می‌کرد، رهایی یافت.

﴿۱۲﴾ وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

ما همه زنان شیرده را از قبل براو تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خواهرش (که

بی‌تابی مأموران برای پیدا کردن دایه‌را مشاهده کرد) گفت: آیا شمارا به خانواده‌ای راهنمایی

کنم که می‌توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند؟

«مَرَاضِع» جمع «مُرْضِع» به معنی زن شیرده است .

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می‌گذرد، گرسنه می‌شود ،

گریه و بی‌تابی می‌کند ، باید دایه‌ای برای او جستجو کرد ، خصوصاً این‌که ملکه مصر

سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می‌دارد .

مأموران حرکت کرده و دربه‌در دنبال دایه می‌گردند ، اما عجیب این‌که پستان هیچ

دایه‌ای را نمی‌گیرد .

شاید از دیدن قیافه آن‌ها وحشت می‌کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست ، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند ، گویی می‌خواهد خود را از دامان دایه‌ها پرتاب کند ، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه‌ها را بر او حرام کرده بود .

کودک لحظه به لحظه گرسنه‌تر و بی‌تاب‌تر می‌شود ، پی‌درپی گریه می‌کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می‌پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی‌آورد .

مأمورین بر تلاش خود می‌افزایند ، ناگهان در فاصله نه چندان دوری به‌دختری برمی‌خورند که می‌گوید : من زنی از بنی‌اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پرمحبت دارد ، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را برعهده گیرد .

مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند ، نوزاد هنگامی که بوی

مادر را شنید ، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیرۀ جان مادر ، جان تازه‌ای پیدا کرد ، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید ، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند ، از همه خوشحال‌تر بودند ، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند .

در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد ، هامان وزیر فرعون گفت : من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی ، چرا در میان این همه زن ، تنها پستان تو را پذیرفت ؟ گفت : ای پادشاه ، به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است ، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده ، مگر این‌که پستان مرا پذیرفته است ، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هرکدام

هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند . (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود : « سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند » .

﴿ ۱۳ ﴾ **فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِيَكُنَّ أَكْثَرُ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**

ما او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده الهی حق است ، ولی اکثر آنها نمی دانند .

بازگشت موسی به آغوش مادر

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که ؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او

را شیر دهد و در خلال این کار ، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد ؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول ، منطقی تر به نظر می آید .

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی ، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود ؟ بعضی گفته اند : بعد از دوران شیرخوارگی ، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در این جا داستان های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت : « أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَ لَيْتُتَ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ : آیت ۱۰ در کودکی در دامن پرمهر خود پرورش ندادیم و

سال‌هایی از عمرت را در میان ما نبودی؟» (۱۸ / شعراء) نشان می‌دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال‌هایی در آن‌جا درنگ نموده است .

از « تفسیر علی بن ابراهیم » چنین استفاده می‌شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند ، ولی سخنان توحیدی او ، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد ، تا آن‌جا که تصمیم قتل او را گرفت ، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود ، روبرو گشت . (۱)

﴿ ۱۴ ﴾ **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

هنگامی که نیرومند و کامل شد ، حکمت و دانش به او دادیم و این‌گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم .

« أَشُدُّ » از ماده « شِدَّت » به معنی نیرومند شدن و « اسْتَوَى » از ماده « اسْتَوَاء » به معنی

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

کمال خلقت و اعتدال آن است .

در این که میان این دو چه تفاوتی است ، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند ؛ بعضی گفته‌اند « بُلُوغُ أَشَدَّ » آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالباً در سن ۱۸ سالگی است و « اِسْتِوَاءٌ » همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می‌شود .
بعضی دیگر « بُلُوغُ أَشَدَّ » را به معنی کمال جسمی و « استواء » را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته‌اند .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب « معانی الاخبار » نقل شده ، می‌خوانیم :
« أَشَدُّ » ۱۸ سالگی است و « استواء » زمانی است که محاسن بیرون آید .
در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن باتوجه به معنی لغوی این دو واژه ، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می‌شود .

فرق میان «حُکْم» و «عِلْم» ممکن است این باشد که «حُکْم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «عِلْم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد.

تعبیر «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» به خوبی نشان می‌دهد که موسی عليه السلام به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاداش و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آن جا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می‌شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.



وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ
 او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند ، وارد شهر شد ، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند ، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش ، آن یک که از پیروان او بود ، از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد ، موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت : این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است .

« وَكَزَ » از ماده « وَكَزَ » به معنی مشت کوبیدن است .

این شهر ، کدام شهر بوده ، روشن نیست ، اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده و به گفته بعضی از مفسران ، موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به

روز اوج می‌گرفت ، محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد ، ولی با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند ، وارد پایتخت گردید .

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد ، زیرا معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه‌های ورود و خروجش را کنترل کنند ، می‌ساختند .

منظور از جمله « عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا » موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود ، اما این که چه موقعی بوده ، بعضی گفته‌اند : در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می‌کنند ، گروهی راهی خانه خود می‌شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب‌نشینی مشغولند ، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان « ساعت غفلت » تعبیر شده است .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است که فرمود : « تَنَفَّلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ

لَوْ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ : در ساعت غفلت ، نماز نافله به جا آورید ولو دو رکعت مختصر باشد .
و در ذیل این حدیث آمده : « وَ سَاعَةُ الْغَفْلَةِ مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ » .^(۱)
و به راستی این ساعت ، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبہکاری‌ها و
انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می‌شود .
نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت ، بلکه یک حالت غفلت
عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می‌شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است .
به‌رحال موسی وارد شهر شد و در آنجا با صحنه‌ای روبرو گردید ؛ « دو نفر مرد را دید
که سخت باهم گلاویز شده‌اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آن‌ها از شیعیان و
پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش » .

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۴۹ .

تعبیر به « شَیْعَتِهِ » نشان می‌دهد که موسی از همان زمان ارتباط‌هایی با بنی‌اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن‌ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.

هنگامی که مرد بنی‌اسرائیلی چشمش به موسی افتاد، «از موسی (که جوانی نیرومند و قوی‌پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد».

موسی عليه السلام به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته‌اند؛ یکی از طباطبائی فرعون بود و می‌خواست مرد بنی‌اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری‌کشد، نجات دهد «در این جا موسی مشتی محکم بر سینهٔ مرد فرعونی زد، اما همین یک مشت، کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد» (فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ). بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونی را نداشت و از آیات بعد نیز به‌خوبی این معنی روشن می‌شود، نه به‌خاطر این‌که آن‌ها مستحق قتل نبودند، بلکه به‌خاطر پیامدهایی

که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد .

لذا بلافاصله موسی «گفت : این از عمل شیطان بود» .

به تعبیر دیگر او می‌خواست دست مرد فرعونى را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند ، هرچند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند ، اما در آن شرایط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود و چنان‌که خواهیم دید ، همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مَدَیْن را در پیش گرفت .

﴿۱۶﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

عرض کرد : پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم ، مرا ببخش ، خداوند او را ببخشد که او غفور و رحیم است .

موسی علیه السلام در این جا همان‌طور که در آیه قبل به آن اشاره شد ، از موقعیت مردمان آن شهر غفلت داشت ، وگرنه خود را در معرض این زد و خوردهای مردمی

قرار نمی‌داد تا چنین واقع شود .

﴿۱۷﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ

عرض کرد : پروردگارا ! به شکرانه نعمتی که به من دادی ، من هرگز پشتیبان مجرمان

نخواهم بود .

موسی در طریق حمایت از مظلومان

من همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت ، منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نمی‌کنم و یار و پشتیبان ستمدیدگان بنی اسرائیلی خواهم بود و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از « مُجْرِم » آن مرد بنی اسرائیلی بوده باشد ، بسیار بعید به نظر می‌رسد .

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟

مفسران بحث‌های دامنه‌داری درمورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن

قبطی به دست موسی کرده‌اند .

البته اصل این عمل ، مسأله مهمی نبوده ، چراکه جنایتکاران فرعونى ، مفسدان بی‌رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی‌اسرائیلی را سر بریدند و از هیچ‌گونه جنایت بر بنی‌اسرائیل اِبا نداشتند و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان خصوصاً برای بنی‌اسرائیل محترم باشد .

آنچه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده ، تعبیراتی است که خود موسی عليه السلام در این ماجرا مطرح می‌کند ، به غیر معنایی که ما آوردیم :

یک‌جا می‌گوید : « هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » .

جای دیگر می‌گوید : « رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي : خدایا ! من

بر خودستم کردم ، مرا ببخش » .

این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام

عصمت باشند ، سازگار است ؟

اما باتوضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم ، روشن می شود که آنچه از موسی سرزد ، وارد شدن به جایی بود که صلاح نبود وارد شود ، او با این عملش خود را به زحمت انداخت ، چراکه قتل یک قبطی به وسیله موسی ، چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند و به همین جهت بعد از آن که خداوند عمل او را مستور داشت و کسی جز آن مرد اسرائیلی از قتل قبطی خبر نداشت ، به شکرانه توفیق قتل آن دشمن خدا ، قوت بدنی خود را نعمت خدا قلمداد کرد .

در « عیون الاخبار » از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیات ، آمده است :
 « منظور از جمله " هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ " نزاع و جدال آن دو مرد بایکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده ، نه عمل موسی و منظور از جمله " رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي " این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم ، گذاردم ، من نباید وارد این شهر می شدم و منظور از جمله " فَاغْفِرْ لِي " این است که مرا

از دشمنان مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران ، پوشانیدن است) . (۱)

﴿ ۱۸ ﴾ فَاصْبَحْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ
قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ

موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود، فریاد می‌زند و از او کمک می‌خواهد، موسی به او گفت : تو آشکارا انسان گمراهی هستی .
« يَتَرَقَّبُ » از ماده « تَرَقَّبَ » به معنی انتظار کشیدن است و موسی در این جا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن .
« يَسْتَصْرِخُ » از ماده « اسْتَصْرَخَ » به معنی یاری طلبیدن است ، ولی در اصل به معنی

فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می‌باشد و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است .

مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک بنی اسرائیلی است و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبان‌ها بود .

البته این قتل ، یک قتل ساده نبود ، جرقه‌ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می‌شد و دستگاه حکومت نمی‌توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند .

ناگهان با صحنه تازه‌ای روبرو شد « و دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود ، فریاد می‌کشید و از او کمک می‌خواهد » و با قبطنی دیگری گلاویز شده است . اما « موسی به او گفت : تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی » ، هر روز با کسی

گلاویز می‌شوی و در دسر می‌آفرینی و دست به کارهایی می‌زنی که الآن موقع آن نیست ، ما هنوز گرفتار پیامدهای برنامه دیروز تو هستیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی .

﴿۱۹﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود ، درگیر شود و با قدرت مانع او گردد (فریادش بلند شد) گفت : ای موسی ! می‌خواهی مرا بکشی ، همان‌گونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی ؟ تو می‌خواهی فقط جاری در روی زمین باشی و نمی‌خواهی از مصلحان باشی .

ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می‌بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهانش نگذارد « اما هنگامی که

موسی خواست از آن مرد بنی اسرائیلی دفاع کند ، فریاد او بلند شد و گفت : ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی ؟
از قرار معلوم «تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی» .
این جمله نشان می دهد که موسی قبلاً نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن ، اظهار کرده بود و در بعضی از روایات می خوانیم که : درگیری هایی در این زمینه نیز با فرعون داشت ، لذا مرد قبطی می گوید : تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی ، این چه اصلاح طلبی است ؟ در صورتی که اگر موسی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند ، گامی در مسیر اصلاح بود .
به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند ، کوتاه آمد .

﴿۲۰﴾ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

(در این هنگام) مردی از نقطهٔ دوردست شهر (از مرکز فرعونیان) با سرعت آمد و به موسی

گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً (از شهر) خارج

شو که من از خیر خواهان تو هستم.

ماجرای فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند،

جلسهٔ مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد.

در این هنگام یک حادثهٔ غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن این که

«مردی از نقطهٔ دوردست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی

رساند و گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً از شهر

خارج شو که من از خیر خواهان تو هستم».

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان «مؤمن آل فرعون» معروف شد ، می گویند : نامش «حَزَقِيل» بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آن چنان با آن ها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد .
او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام الهی بپیوندد .

ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد ، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است ، با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد و بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی عليه السلام بود و دیده تیزی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد .

﴿ ۲۱ ﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

موسی از شهر خارج شد ، در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، عرض

کرد : پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش .
موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می‌کند
 موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت ، به خیرخواهی این مرد باایمان ارج نهاد و به توصیه او «از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود و هر لحظه درانتظار حادثه‌ای» .
 تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ ، دست به دامن لطف او زد و «گفت : پروردگار من ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» .
 من می‌دانم آن‌ها ظالم و بی‌رحمند و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم و همان‌گونه که من به قدر توانایی شرّ ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده‌ام ، تو نیز ای خدای بزرگ ، شرّ ظالمان را از من دفع نما .
 ﴿۲۲﴾ **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ**
 و هنگامی که متوجه جانب مَدْيَن شد ، گفت :
 امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند .

« تَلْقَاء » در این جا به معنی سمت و جانب آمده است .

موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین « مَدَّین » که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد ، برود ، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته ، نه زاد و توشه ای دارد ، نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرارسند و او را دستگیر کرده و به قتل رسانند ، وضع حالش روشن است .

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود ، بیرون آید ، در کنار مستضعفان قرار گیرد ، درد آنها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آنها و برضد مستکبران گردد . ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت ، سرمایه ایمان و توکل بر خدا .

﴿ ۲۳ ﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ

تَذَوُّدَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَابْنُ شَيْخٍ كَبِيرٌ

و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آن‌ها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند، موسی) به آن‌ها گفت: کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند: ما آن‌ها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد مسنی است.

«تَذَوُّدَانِ» از ماده «ذَوْد» به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آن‌ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

«خَطْب» به معنی کار و مقصود و منظور است.

«يُصْدِرَ» از ماده «صَدَرَ» به معنی خارج شدن از آبگاه است و «رِغَاء» جمع «زاعی» به معنی چوپان است.

در این‌جا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدَین است ...

این جوان پاکباز چندین روز در راه بود ، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت ، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند ، گفته‌اند : هشت روز در راه بود ، آن‌قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد .

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می‌نمود و در برابر این‌همه مشکلات و ناراحتی‌ها ، تنها یک دلخوشی داشت و آن این‌که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعون‌ی رهایی یافته است .

کم‌کم دورنمای «مَدَین» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست ، نزدیک شهر رسید ، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد ، به زودی فهمید این‌ها شبان‌هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان ، اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند .

«و در کنار آن‌ها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند ، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند» .

وضع این دختران باعث آنکه در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آن‌ها نمی‌رسد و یک مشت شبان گردن‌کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی‌دهند ، نظر موسی را جلب کرد ، نزدیک آن‌دو آمد و «گفت : کار شما چیست» ؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید ؟ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم ، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد ، قابل تحمل نبود ، او مدافع مظلومان بود و به‌خاطر همین کار ، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود ، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند . دختران در پاسخ او «گفتند : ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی

حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی مانده آب استفاده کنیم .
و برای این که این سؤال برای موسی بی جواب نماند که چرا پدر این دختران عقیف ،
آن ها را به دنبال این کار فرستاده ، افزودند : « پدر ما پیرمرد مسنی است » ، پیرمردی شکسته
و سالخورده ، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل
را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم ، چاره ای جز این نیست که این کار را ما
انجام دهیم .

﴿۲۴﴾ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

موسی به (گوسفندان) آن ها آب داد ، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد:
پروردگارا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم .
موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد ، چه بی انصاف مردمی هستند
که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی کنند .

جلو آمد ، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند ، دلولی که می‌گویند : چندین نفر می‌بایست آنرا از چاه بیرون بکشند، را با قدرت بازوان نیرومندش یک‌تنه از چاه بیرون آورد و «گوسفندان آن‌دو را سیراب کرد» .

می‌گویند : هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد ، به آن‌ها گفت : شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان ، به کسی نمی‌اندیشید ؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند : «بسم الله» ، اگر می‌توانی آب بکش ، چرا که می‌دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید ، آن‌ها موسی را تنها گذاشتند ، ولی موسی با این‌که خسته و گرسنه و ناراحت بود ، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه ، همهٔ گوسفندان آن‌دو را سیراب کرد . «سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد : خدایا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم» .

آری او خسته و گرسنه بود ، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت ، اما در عین حال بی تابی نمی‌کند ، آن‌قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن ، صریحاً نمی‌گوید : خدایا چنین و چنان کن ، بلکه می‌گوید : « هر خیری که بر من فرستی ، به آن نیازمندم » یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی‌گذارد .

﴿۲۵﴾ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ناگهان یکی از آن‌دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان برای ما را به تو بپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد ، گفت : نترس ، از قوم ظالم نجات یافتی .

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت‌نمایی می‌کند ، چه برکات عجیبی دارد ، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌ای کشیدن ، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد ، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد ، در اختیارش می‌گذارد . و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد « یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد ، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت : پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی ، به تو بدهد » .

برق امیدی در دل او جهید ، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شُرف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد ، مرد حق‌شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی ، حتی به

اندازه کشیدن یک دلو آب ، بدون پاداش بماند ، او باید یک انسان نمونه ، یک مرد آسمانی و الهی باشد ، ای خدای من ! چه فرصت گرانبهائی .

آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق شناسی و حق پرستی بود ، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند ، جویا می شود و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد ، تصمیم می گیرد دَین خود را به این جوان ناشناس ، ادا کند .

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد ، طبق بعضی از روایات ، دختر برای راهنمایی از پیشرو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش ، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند ، حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه نمی داد چنین شود ،

به دختر گفت: من از جلو می‌روم بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها، مرا راهنمایی کن. ^(۱)

موسی وارد خانهٔ شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه‌جای آن نمایان، پیرمردی باوقار، با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوش‌آمد گفت.

از کجا می‌آیی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می‌کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟ و از این‌گونه سؤالات.

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.

قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت: نترس، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی».

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است و آنها دسترسی به این جا ندارند ، کمترین وحشتی به دل راه مده ، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری ، از غربت و تنهایی رنج نبر ، همه چیز به لطف خدا حل می شود .

موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند .

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد ، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ ، لذت می برد ، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق ، خوشحال بود .

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی علیه السلام

در این بخش از سرگذشت موسی علیه السلام درس های آموزنده فراوانی است ؛

﴿ ۱ - پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده‌اند ، موسی چه در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده ، هرجا صحنهٔ ظلم و ستمی را می‌دید ، ناراحت می‌شد و به یاری مظلوم می‌شتافت ، چراکه یکی از اهداف بعثت انبیاء ، همین حمایت از مظلومان است .

﴿ ۲ - انجام یک کار کوچک برای خدا ، چه پربرکت است ، موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه‌ای جز جلب رضای خالق نداشت ، اما چه قدر این کار کوچک ، پربرکت بود ، زیرا همان سبب شد که به خانهٔ شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند ، از غربت رهایی یابد ، پناهگاهی مطمئن پیدا کند ، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود ، و از همه مهم‌تر این‌که مکتب انسان‌ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آمادهٔ رهبری خلق شود .

﴿ ۳ - مردان خدا هیچ خدمتی خصوصاً خدمت زحمتکشان را بی‌اجر و مزد

نمی‌گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر، تا خدمت این جوان ناشناس را شنید، آرام نگرفت، فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

﴿۴﴾- این نکته نیز در زندگی وی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می‌خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و خطری او را تهدید کرد، فوراً از خدا تقاضای جلوگیری از خطر را کرد و گفت: «پروردگارا! من خود را در معرض خطر بردم، مرا نجات ده».

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا! مرا از قوم ستمکار نجات ده».

و به هنگامی که متوجه سرزمین مَدَیْن شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند».

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه او آرمید ، عرض کرد :
 « پروردگارا ! هر خیری بر من نازل کنی ، من نیازمندم » .
 مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود ، به قدری مؤدبانه و
 توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت : خدایا ! نیازهای مرا برطرف گردان ، بلکه
 تنها عرض کرد : من محتاج خیر و احسان تو هستم .

﴿ ۵ - تصور نشود که موسی فقط در سختی ها در فکر پروردگار بود ، که در قصر
 فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد ، لذا در روایات می خوانیم : روزی در
 مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ » گفت ، فرعون از شنیدن این
 سخن ناراحت شد و به او سیلی زد و موسی نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید ،
 فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت ، ولی همسرش به عنوان این که او

کودکی خردسال است و متوجه کارهای خود نیست ، او را از مرگ نجات داد .^(۱)

﴿۲۶﴾ قَالَتْ احْدِيْهُمَا يَا اَبْتَ اسْتَاْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مِّنْ اسْتَاْجَرْتَ الْقَوِيَّ الْاَمِيْنُ

یکی از آن دو (دختر) گفت : پدرم ! او را استخدام کن ، چرا که بهترین کسی را که

می توانی استخدام کنی ، آن کس است که قوی و امین باشد .

موسیٰ علیه السلام در خانه شعیب

این ششمین صحنه از زندگی موسیٰ علیه السلام در این ماجرای بزرگ است .

موسیٰ به خانه شعیب آمد ، خانه ای ساده و روستایی ، خانه ای پاک و مملو از معنویت ،

بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد ، یکی از دخترانش زبان به سخن

گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسیٰ برای نگهداری

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

گوسفندان را داد ، «گفت : ای پدر ! این جوان را استخدام کن ، چراکه بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی ، این فرد است که قوی و امین می‌باشد» ، او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم‌پاکی و درستکاری را .

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته ، باید این‌چنین مؤدبانه و حساب‌شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند . این دختر از کجا می‌داند که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار ، با این‌که نخستین‌بار که او را دیده ، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست . پاسخ این سؤال معلوم است ؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان‌ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک‌تنه از چاه فهمیده‌بود و امانت و درستکاریش آن‌زمان روشن شد که درمسیر خانهٔ شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود ، چراکه باد ممکن بود لباس او را جابه‌جا کند .

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای شعیب نقل کرد ، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد .

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود ، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود ؛ قدرت و امانت .

بدیهی است منظور از قدرت ، تنها قدرت جسمانی نیست ، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤولیت است .

یک پزشک قوی و امین ، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد .

یک مدیر قوی ، کسی است که حوزه مدیریت خود را به خوبی بشناسد، از «انگیزه‌ها» باخبر باشد ، در « برنامه‌ریزی» مسلط و از «ابتکار» سهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم را داشته باشد ، «هدف‌ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید .

در عین حال «دلسوز» ، «خیرخواه» ، «امین» و «درستکار» باشد .
آن‌ها که در سپردن مسئولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند ، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند .
«متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می‌زنند که «درستکاران ناآگاه و بی‌اطلاع» .

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم ، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم : مدیران خائن و پاکان غیرمدیر ، و نتیجه هر دو یکی است .

منطق اسلام این است که هرکار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد ، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ ببیندیشیم ، می‌بینیم که عامل اصلی ، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است . جالب این‌که در برنامه‌های اسلامی در همه جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد ، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد ، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط ، شرایط دیگری نیز هست ، اما اساس و پایه ، این دو است ؛ «علم و آگاهی» توأم با «عدالت و تقوا») .

﴿٢٧﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

(شعیب) گفت : من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم ، به این

شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی ، مجبتی از ناحیه تو است ، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت .

﴿ ۲۸ ﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(موسی) گفت : (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد ، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آنچه ما می گوییم ، گواه است .

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و کسان دختر به پسر ، بلامانع است

« حَجَّجَ » جمع « حِجَّة » است و « حِجَّة » به معنی یک سال است ، نظر به این که معمول عرب این بوده که در هر سال یک حج به جامی آوردند و از زمان ابراهیم عليه السلام به یادگار مانده بود .

نام دختران شعیب را «صفورة» (صفورا) و «لیا» نوشته اند که اولی باموسی ازدواج کرد.^(۱) از این داستان استفاده می شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند ، درست نیست ، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند ، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند. همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

﴿۲۹﴾ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رساند و همراه خانواده اش (از مدین به سوی

مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید. «اَنْسَتْ» از ماده «اِنْس» به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است، «جَدْوَة» به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند: به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود.

در این جا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم؛
هیچ کس دقیقاً نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت، اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود، سال هایی گوارا، شیرین و آرام بخش، سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ.
در حقیقت ضرورت داشت که موسی عليه السلام یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند، تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته

است ، به کلی شستشو شود ، موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد ، از دردهای آنها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود .

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد ، کجا بهتر از بیابان مدین و کجا بهتر از خانه شعیب بود ؟

مأموریت یک « پیامبر اولوالعزم » ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد ، بلکه می توان گفت : مأموریت موسی بعد از پیامبر گرامی اسلام در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود ، مبارزه با بزرگترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آنها شستشو دادن ، کار آسانی نیست .

در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علایم مخصوص متولد می شوند ، را به او ببخشد ،

اتفاقاً در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خداحافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند^(۱) و شعیب نیز با کمال میل آنها را به موسی داد.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند، هرچند محضر شعیب برای او بسیار مقتنم بود، او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند.

سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست. ضمناً از تعبیر «أهل» که در آیات متعددی از قرآن آمده، استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آن جا فرزند یا فرزندانسی همراه داشت، روایات

۱- «اعلام قرآن»، صفحه ۴۰۹.

اسلامی نیز این معنی را تأیید می‌کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است ، به‌علاوه همسرش در آن موقع باردار بود .

او به هنگام بازگشت ، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتارنشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می‌رفت .

از جمله « أَتَيْكُمُ مِنْهَا بِخَيْرٍ » (خبری بی‌درم) استفاده می‌شود که او راه را گم کرده بود و از جمله « لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » به دست می‌آید که شبی سرد و ناراحت‌کننده بود .

در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده، ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زاییدن به او دست داد و موسی از این نظر نیز نگران بود .

﴿ ۳۰ ﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و

پربرکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی! منم خداوند ،
پروردگار جهانیان .

نخستین جرقة وحی

« شَاطِیْء » به معنی ساحل و « وَادِیْ » به معنی دره یا محل عبور سیلاب و « اَیْمَن » به معنی راست و صفت است برای « شَاطِیْء » و « بُقْعَة » به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است .

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، دید آتشی است نه همچون آتش‌های دیگر خالی از حرارت و سوزندگی ، یکپارچه نور و صفا ، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت ، از میان یک درخت ندا داده شد که : ای موسی ! منم خداوند پروردگار عالمیان .
بی شک خدا قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد ، بیافریند ، در این جا در

میان درخت ایجاد کرد ، چراکه می‌خواهد با موسی سخن بگوید و موسی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی ، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می‌گرفتند و گاه در خواب ، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم .

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید ، دقت کرد ، دید از درون شاخه سبزی آتش می‌درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می‌شود ، با شاخه کوچکی که در دست داشت ، خم شد تا کمی از آن بگیرد ، آتش به سوی او آمد ، وحشت کرد و عقب رفت ، گاه او به سوی آتش می‌آمد و گاه آتش به سوی او ، که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داد و به این ترتیب از قرائن غیرقابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ، ندای الهی است و نه غیر آن .

﴿ ۳۱ ﴾ وَأَنۢ لِّقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهَنِّئُ كَانَهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا

مُوسَى أَقْبَلُ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ

عصایت را بیفکن ، هنگامی که (عصارا افکند) نگاه کرد و دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند ، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (به او گفته شد :). برگرد و ترس ، تو در امان هستی .

« جَانَّ » در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک « جَانَّ » گفته می شود ، چون به صورت ناپیدایی از لابلای علفها و شیارهای زمین می گذرند ، البته در بعضی دیگر از آیات قرآن به « تُغْبِئَانِ مُبِیْنٌ » (اژدهای آشکار) (۱۰۷ / اعراف و ۳۲ / شعراء) تعبیر شده است ، این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد ، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید ، به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر .

﴿ ۳۲ ﴾ أَسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ
الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

دست را در گریبان فرو بر، هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشانده است و بدون
عیب و نقص و دستهایت را بر سینهات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود، این دو
برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آن ها قوم فاسقی هستند.
معجزه نخستین، آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ
معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو، ترکیبی از «انذار» و
«بشارت» خواهد بود، به او فرمان داده شد؛ «دست خود را در گریبان کن و بیرون آور،
هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشانده است، بدون عیب و نقص».
مشاهده این خارق عادات عجیب، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را
سخت تکان داد و برای این که آرامش خویش را بازیابد، دستور دیگری به او داده شد؛

« دست‌هایت را بر سینه بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد » .

تعبیر « جَنَاح » (بال) به جای دست ، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن ، تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده‌ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک ، بال و پر می‌زند، اما وقتی آرامش خود را بازیافت ، بال و پر خود را جمع می‌کند .

سپس همان ندا به موسی گفت : « قَدْ أَنْكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ » .

آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده‌اند و طغیان را به حد اعلی رسانده‌اند ، وظیفه تو است که آن‌ها را نصیحت کنی و اندرز گویی و اگر مؤثر نشد ، با آن‌ها مبارزه‌نمایی .

﴿ ۳۳ ﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

عرض کرد : پروردگارا ! من از آن‌ها یک تن را کشته‌ام ، می‌ترسم مرا به قتل رسانند .

در این جا موسی علیه السلام به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد ، حادثه کشتن مرد قبطی

و بسیج نیروهای فرعونى برای تلافى خون او ، گرچه موسى به خاطر حمايت مظلومى با اين ظالم ، گلاویز شده بود ، ولى اينها در منطق فرعون معنى نداشت ، او هنوز هم تصميم دارد اگر موسى را پيدا کند ، بدون چون و چرا او را به قتل برساند .

﴿ ۳۲ ﴾ وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ
مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

و برادرم هارون زبانش از من فصيح تر است ، او را همراه من بفروست تا ياور من باشد و مرا تصديق کند ، مى ترسم مرا تكذيب كنند .

« أَفْصَحَ » از ماده « فصيح » در اصل به معنى خالص بودن چيزى است و به سخن خالص و گويাকে خالى از هرگونه حشو و زوايد باشد ، فصيح گفته مى شود .
« رِدْءٌ » به معنى معين و ياور است .

به هر حال از آنجا كه اين مأموريت بسيار بزرگ بود و موسى مى خواست هرگز با شكست

مواجه نشود ، این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد .

﴿ ۳۵ ﴾ قَالَ سَتَشِدُّ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ

فرمود : بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می‌کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی‌یابند ، شما و پیروانتان پیروزید .
چه نوید بزرگی ، و چه بشارت عظیمی ، نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید .

﴿ ۳۶ ﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ

هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد ، گفتند : این چیزی جز سحر

نیست که به دروغ به خدا بسته شده ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم .

موسی علیه السلام در برابر فرعون

در این جا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم .
موسی علیه السلام فرمان نبوت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود ، به مصر آمد و برادرش هارون را با خبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید ، هردو به سراغ فرعون رفتند و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند ، درحالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند ، موسی علیه السلام دعوت الهی را به آن ها ابلاغ کرد ، اکنون ببینیم عکس العمل آن ها در برابر پیام حق چه بود ؟
آن ها در برابر معجزات بزرگ موسی ، به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند ، حربه سحر ، چراکه آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت ، «لکن این کجا و آن کجا» ؟

ساحران افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی می توان آن ها را شناخت ، درحالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آنها است .

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند ، همیشه کارشان محدود است اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود می باشد .

تعبیر به « مُفْتَرِی » از ماده « فَرِیَء » به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند : موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته است .

تعبیر به این که ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم با این که قبل از موسی ، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود ، یا به خاطر فاصله زیاد و بُعد عهد است و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند : نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند .

﴿ ۳۷ ﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

موسی گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده‌اند و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن‌هاست، آگاه‌تر است، مسلماً ظالمان، رستگار نخواهند شد.

اشاره به این‌که خدا به‌خوبی از حال من آگاه است، هرچند شما مرا متهم به دروغ کنید، چگونه ممکن است خدا چنین خارق‌عادتی در اختیار دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگان شود، این‌که خدا باطن مرا می‌داند و این امکان را به من داده، بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است.

تعبیر به «عَاقِبَةُ الدَّارِ» اشاره به سرانجام دار دنیا و آخرت می‌باشد. موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه، شکست و ناکامی آن‌ها را در این

دنیا و جهان دیگر به آن‌ها گوشزد کرد .

﴿ ۳۸ ﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

فرعون گفت: ای جمعیت (درباریان) من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم ، هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است .

روش فرعونى انحراف افکار عمومى

در این جا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است . می دانیم یکی از سنت های سیاست بازان کهنه کار ، این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میلشان واقع شود ، برای « منحرف ساختن افکار عمومی » از آن ، فوراً دست به کار

آفریدن صحنه تازه‌ای می‌شوند که افکار توده‌ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و متصرف کنند .

به نظر می‌رسد که داستان ساختن برج عظیم ، بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده ، چراکه از سورة مؤمن در قرآن مجید استفاده می‌شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می‌کشیدند و مؤمن آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود و می‌دانیم قبل از مبارزه موسی علیه السلام با ساحران ، چنین سخنی در کار نبود ، بلکه برنامه تحقیق درباره موسی و کوییدن او از طریق ساحران در جریان بود و از آن‌جا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی با ساحران را در سوره‌های طه ، اعراف ، یونس و شعراء بیان کرده است ، در این‌جا از بیان آن صرف‌نظر نموده ، تنها به مسأله بنای برج پرداخته که فقط در این سوره و سورة مؤمن مطرح شده است .

به‌رحال آوازه پیروزی موسی علیه السلام بر ساحران در سراسر مصر پیچید ، ایمان آوردن

ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد ، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد ، احتمال بیدار شدن توده‌های دربند ، بسیار زیاد بود ، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست ، از این مسأله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و بتواند مردم را اغفال و تحمیق کند ، فراهم ساخت .

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و «گفت : ای گروه اطرافیان و درباریان ! من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم» ، خدای زمینی مسلماً منم و اما دلیلی بر وجود خدای آسمان در دست نیست ، اما من احتیاط را از دست نمی‌دهم و به تحقیق می‌پردازم ، سپس رو به وزیرش هامان کرد و گفت : «هامان ! آتشی برافروز بر خشت‌ها (و آجرهای محکمی بساز)» .

«سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز ، تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم ، هرچند باور نمی‌کنم او راستگو باشد و فکر می‌کنم او از دروغگویان است» .

طبق بعضی از تواریخ ، «هامان» دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد ، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی را به کار گمارد ، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید .

هر قدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت ، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد .

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد ، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن ، مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد . هنگامی که ساختمان به اتمام رسید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند ، روزی فرعون با تشریفاتی به آن جا آمد و شخصاً از برج عظیم بالا رفت ، هنگامی که بر فراز برج

رسید ، نگاهی به آسمان کرد و منظرهٔ آسمان را همان‌گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می‌دید ، کمترین تغییر و تحولی وجود نداشت .
 معروف است که تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد ، تیر بر اثر اصابت به پرنده‌ای و یا طبق توطئهٔ قبلی خودش ، خون‌آلود بازگشت ، فرعون از آن‌جا پایین آمد و به مردم گفت : بروید و فکرتان راحت باشد ، خدای موسی را کشتم .^(۱)
 حتماً گروهی از ساده‌لوحان و مقلدان چشم‌وگوش بستهٔ حکومت وقت ، این خبر را باور کردند و در همه‌جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه‌ای برای اغفال مردم مصر ساختند .
 این را نیز نقل کرده‌اند که این بنا دوامی نیاورد (و طبعاً نباید هم دوام بیاورد) درهم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد .

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ، جلد ۸ ، صفحهٔ ۴۶۲ .

﴿ ۳۹ ﴾ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

(سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند و پنداشتند به سوی ما بازمی گردند.

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه‌ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره‌بینی به نام میکروب، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می‌فرستد، چگونه می‌تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟

در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می‌فرماید: « الْكِبْرِيَاءُ رِذَائِي وَالْعِظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا لَقِيْتُهُ فِي النَّارِ: بزرگی، ردای من است و عظمت، لباسی است که به قامت کبریا می‌پوشانده، هرکس در این‌ها با من منازعه کند، او را به دوزخ می‌افکنم. » (۱)

۱- «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

بدیهی است خدا نیازی به این توصیف‌ها ندارد ، مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می‌شود که خود را گم می‌کند و باد کبر و غرور ، مغز او را پر سازد .

﴿۴۰﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأُنْظِرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

مانیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم ، اکنون بنگر پایان کار ظالمان چه شد؟ آری مرگ آن‌ها را به دست عامل حیاتشان سپردیم و نیل را که رمز عظمت و قدرت آن‌ها بود، به گورستانشان مبدل ساختیم .

جالب این‌که تعبیر به « نَبَذْنَاهُمْ » از ماده « نَبَذَ » می‌کند که به معنی دورافکندن اشیاء بی‌ارزش و بی‌مقدار است ، راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار ، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد ؟ آری ما این موجودات بی‌ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم .

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام کرده ، می‌فرماید :
 « فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ » .

این نگاه ، با چشم ظاهر نیست ، بلکه با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند .

﴿ ۴۱ ﴾ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می‌کنند، قرار دادیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد .

این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد ؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل .
 ولی این مطلب پیچیده‌ای نیست ، زیرا ؛

اولاً: آن‌ها سردهسته دوزخیانند و هنگامی که گروه‌هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می‌کنند، آن‌ها پیشاپیش آنان در حرکتند، همان‌گونه که در این جهان، ائمه ضلال بودند، در آن‌جا نیز پیشوایان دوزخند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان. ثانیاً: ائمه ضلال بودن، درحقیقت نتیجه اعمال خود آن‌ها است و می‌دانیم تأثیر هر سبب، به فرمان خدا است، آن‌ها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می‌شد، این وضع آن‌ها در رستاخیز است.

﴿۴۲﴾ وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

در این دنیا لعنت پشت سر لعنت، نصیب آن‌ها کردیم و روز قیامت از زشت‌رویانند. لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است، هر صبح و شام و هر وقت و بی‌وقت نثار آن‌ها می‌شود. گاهی در عموم لعن، ظالمان و مستکبران داخلند و گاه به‌طور خاص مورد لعن و نفرین واقع می‌شوند، زیرا هرکس تاریخ

آن‌ها را ورق می‌زند ، بر آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستد .

به هر حال زشت سیرتان این جهان ، زشت صورتان آن جهانند که آن روز
 « یَوْمُ الْبُرُوزِ » و روز کنار رفتن پرده‌ها است .

﴿ ۴۳ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بِصَافِرٍ لِلنَّاسِ وَ
 هُدًى وَ رَحْمَةٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، بعد از آن‌که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم، کتابی
 که برای مردم ، بصیرت‌آفرین بود و مایه هدایت و رحمت ، تا متذکر شوند .
 « بَصَائِر » جمع « بَصِيرَة » به معنی بینایی است و این‌جا منظور آیات و دلایلی است که
 موجب روشنایی قلب مؤمنان می‌شد و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است و
 به دنبال آن تذکر و بیداری دل‌های آماده .

در این بخش از آیات ، به دهمین صحنه یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان

پرماجرای موسی علیه السلام می‌رسیم که سخن از نزول احکام و تورات می‌گوید ، یعنی زمانی که دوران « نفی طاغوت » پایان گرفته و دوران سازندگی و اثبات آغاز می‌شود .

در این که منظور از « قُرُونِ اُولٰٓئِی » (اقوام عصرهای پیشین که هلاک شدند) در این جا کدام اقوامند ، بعضی از مفسران آن را اشاره به کفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آن‌ها می‌دانند ، چراکه باگذشت زمان ، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه‌ای در اختیار بشریت قرار گیرد .

و بعضی اشاره به هلاکت قوم فرعون که بازماندگان اقوام پیشین بودند ، می‌دانند، چراکه خداوند تورات را بعد از هلاکت آن‌ها ، به موسی علیه السلام داد .

اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام داشته باشد .

﴿ ۴۴ ﴾ **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ اِذْ قَضَيْنَا اِلٰی مُوسٰی الْاَمْرَ وَا مَا كُنْتَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ**

تو در جانب غربی نبودی ، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم) .

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیار نهاد

سپس به بیان این حقیقت می‌پردازد که آنچه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه‌کاری‌های دقیق آن بیان کردیم ، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو ، چراکه تو در این صحنه‌ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی ، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد .

﴿۴۵﴾ وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم ، اما زمان‌های طولانی بر آنها گذشت (و آثار انبیاء از دل‌ها محو شد، لذا تورا با کتاب آسمانیت فرستادیم) ، تو هرگز در میان مردم مدّین اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آنها (مشرکان مکه) بخوانی ، ولی ما بودیم که تورا فرستادیم (و این اخبار را در اختیار قرار دادیم) .
« ثاوی » از ماده « ثوی » به معنی اقامت توأم با استقرار است و به همین جهت جایگاه و

قرارگاه را «مُؤی» می‌گویند .

فاصله میان ظهور موسی علیه السلام و ظهور پیامبر اسلام ، حدود دوهزار سال بوده است.

﴿٤٦﴾ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَيْهِمْ مِنْ

نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

تو در طرف طور نبودی ، زمانی که ما ندا دادیم ، ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو

بود (که این اخبار را در اختیارت نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ

انذارکننده‌ای برای آنها نیامده ، شاید متذکر گردند .

حوادث بیدارکننده و هشداردهنده‌ای را که در اقوام دوردست واقع شده و تو حاضر و

ناظر آن نبودی ، برای تو بازگو کردیم تا آنها را برای این قوم گمراه بخوانی ، شاید

مایه بیداری آنها گردد .

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا قرآن می‌گوید : هیچ انذارکننده‌ای قبل از تو

برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر) نیامده ، درحالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند . در پاسخ می گوئیم : منظور فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است ، زیرا میان عصر حضرت مسیح علیه السلام و ظهور پیامبر گرامی اسلام قرن ها طول کشید و پیامبر اولوالعزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد .

﴿٤٧﴾ **وَلَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ اٰیٰتِكَ وَنَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ**

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم ، می گفتند : پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم ؟

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق ، روشن است و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت پرستی است و زشتی بسیاری از اعمال آنها همچون مظالم و ستم ها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آنها را مجازات کرد ، ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است ، برای اتمام حجت و نفی هرگونه عذر ، پیامبران را با کتاب های آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید: بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود ، اگر رهبر الهی داشتیم ، اهل هدایت و نجات بودیم .

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر ، هیچ امتی را به خاطر گناهشان مجازات نکند ، همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می خوانیم : «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ

عَزِيزاً حَكِيماً: ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران ، حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است .

﴿٤٨﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَنٍ

هنگامی که حق از نزد ما برای آن‌ها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد ، به این پیامبر اعطاء نگردیده است ؟ مگر بهانه‌جویانی همانند آن‌ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد ، انکار نکردند و گفتند : این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست‌به‌دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر یک از آن‌ها کافریم .

هر روز به بهانه‌ای از حق می‌گریزند

چرا عصای موسی در دست او نیست ؟ چرا ید بیضاء ندارد ؟ چرا دریا برای او شکافته نمی‌شود ؟ چرا دشمنانش غرق نمی‌شوند ؟ چرا و چرا ؟...

قرآن به پاسخ این بهانه‌جویی پرداخته و می‌گوید: «مگر بهانه‌جویانی همانند این‌ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند؟»

«مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دونفر ساحرنده که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر کدام از آن‌ها کافریم».

تعبیر به «سِحْرَانِ» با این‌که قاعدتاً باید «سَاحِرَانِ» گفته شود، برای بیان شدت تأکید است، چراکه عرب وقتی در مورد کسی مؤکداً سخن می‌گوید، او را عین «عدالت» یا «ظلم» و یا «سِحْر» می‌شمرد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «سِحْرَانِ» دو معجزه بزرگ موسی؛ «عَصَا» و «يَدُ يَاسُوءَ» باشد.

و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد، این مربوط به فرعونیان کفرپیشه است، پاسخ آن روشن است و آن این‌که منظور این است که مسأله بهانه‌جویی چیز

تازه‌ای نیست ، این‌ها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی باهم دارد و خط و روش و برنامه آن‌ها یکی است .

﴿۴۹﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو: اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت‌بخش‌تر از این دو بیاورید تا من از آن پیروی کنم .

مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام معجزاتی همچون موسی نداشته است ؟ و از سوی دیگر نه به گفته‌ها و گواهی تورات دربارهٔ علایم پیامبر اعتنا می‌کردند و نه به قرآن و آیات پر عظمتش .

و به تعبیر دیگر آن‌ها به دنبال کتاب هدایت می‌گردند و دنبال معجزات ، چه معجزه‌ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام جز این

قرآن نبود ، برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد ، ولی آنها حق طلب نیستند ، بلکه مثنی بهانه جویانند .

﴿ ۵۰ ﴾ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ
بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

هرگاه این پیشنهاد تو را نپذیرند ، بدان آنها از هوس های خود پیروی می کنند و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است ، کسی پیدا می شود ؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .
هوای نفس حجاب ضخیمی در مقابل چشمان عقل انسان است .

هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت بر درک حقانیت را از دست می دهد ، چراکه برای درک حقیقت ، تسلیم مطلق در برابر واقعیات و ترک هرگونه پیشداوری و دلبستگی شرط است ، تسلیم بی قید و شرط درمقابل هرچیز که

عینیت خارجی دارد ، خواه شیرین باشد یا تلخ ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف ، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست .

﴿ ۵۱ ﴾ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم، شاید متذکر شوند .
« وَصَّلْنَا » از ماده « وصل » به معنی ارتباط دادن و وصل کردن است و چون به باب تفعیل رفته ، معنی کثرت و تأکید نیز از آن استفاده می شود .

این آیات همچون قطرات باران پیوسته به هم ، بر آنها نازل شد در شکل های متنوع و کیفیات متفاوت ، گاهی وعده پاداش ، گاهی وعید دوزخ ، گاه نصیحت و اندرز ، گاه تهدید و انذار ، گاه استدلال عقلی و گاه تاریخ عبرت انگیز و پربار گذشتگان ، خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانس که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد ، او را به خود جذب می کند ، اما کوردلان نپذیرفتند .

﴿۵۲﴾ الَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده ایم ، به آن (قرآن) ایمان می آورند .
چرا که آن را هماهنگ با نشانه هایی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند .
جالب این که این ها فقط گروهی بودند از اهل کتاب ، اما
آیه فوق از آنها به عنوان «اهل کتاب» بدون هیچ قیدی یاد می کند ، شاید اشاره
به این دارد که اهل کتاب واقعی این ها بودند و دیگران هیچ .

﴿۵۳﴾ وَإِذَا يُنْثَلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ

و هنگامی که بر آنها خوانده می شود، می گویند : به آن ایمان آوردیم ، این ها همه حق
است و از سوی پروردگار ما است ، ما قبل از این هم مسلمان بودیم .

ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم و به او دل بسته بودیم و با
بی صبری انتظار او را می کشیدیم و در اولین فرصت که گمشده خود را یافتیم ، آن را

گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم .

﴿۵۴﴾ **أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**

آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبایی شان دوبار دریافت می‌دارند، آنها به وسیله نیکی‌ها، بدی‌ها را دفع می‌کنند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم ، انفاق می‌نمایند .

یکبار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند و یکبار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام ، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود .

سپس به یک رشته از اعمال صالح آنها که هر یک از دیگری ارزنده‌تر است ، اشاره می‌کند .

نخست می‌گوید: «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ».

آن‌ها با گفتار نیکو، سخنان زشت را و با معروف، منکر را و با حلم، جهل جاهلان را و با محبت، عداوت و کینه‌توزی را و با پیوند دوستی و صلۀ رَحِم، قطع پیوند را دفع می‌نمایند، خلاصه آن‌ها سعی می‌کنند به جای این‌که بدی را با بدی پاسخ گویند، با نیکی دفع کنند.

این یک روش بسیار مؤثر است در مبارزه با مفساد، خصوصاً در برابر گروهی از لجوجان و قرآن‌کراراً روی آن تکیه کرده است (شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۲ سوره رعد و جلد چهاردهم ذیل آیه ۹۶ سوره مؤمنون مطرح شده است).

سپس می‌گوید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».

نه تنها از اموال و ثروتشان، که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و جاهت

اجتماعیشان که همه مواهب و روزی های الهی است، در راه نیازمندان می بخشند .

﴿ ۵۵ ﴾ **وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَاوْ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ**

هرگاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند ، از آن روی می گردانند و می گویند :
اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان ، سلام بر شما (سلام وداع)
ما طالب جاهلان نیستیم .

آن ها هرگز «لغو» را با «لغو» و «جهل» را با «جهل» پاسخ نمی گویند ، بلکه به
بیهوده گویان « می گویند : اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان» .
و لذا آن ها به جای این که نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و
زشتگویان بی خبر، به هدر دهند ، با بزرگواری از کنار آن ها گذشته ، به هدف ها و
برنامه های اساسی خود می پردازند .

قابل توجه این که آنها با این گونه افراد که روبرو می شوند ، سلام تحیت نمی گویند ، بلکه سلامشان ، "سلام وداع" است .

﴿ ۵۶ ﴾ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
تو نمی توانی کسی را که دوست داری ، هدایت کنی ، ولی خداوند هر کس را که بخواهد ، هدایت می کند و او از هدایت یافتگان آگاه تر است .

هدایت تنها به دست خدا است

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند ، او می داند چه قلب هایی برای حق می طینند ، او می داند در چه سرهایی سودای عشق خدا است ، آری او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند .
اما تاریک دلان زشت سیرتی که در دل باحق دشمنند و باتمام قدرتشان به پیکار با

فرستادگان خدا برخاسته‌اند و از نظر زندگی آن‌قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فراراه آن‌ها قرار نمی‌دهد .

بنابراین منظور از هدایت در این جا «ارائه طریق» نیست ، چراکه ارائه طریق ، کار اصلی پیامبر است و بدون استثناء راه را به همه نشان می‌دهد ، بلکه منظور از هدایت در این جا «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به سرمنزل مقصود است ، این تنها کار خدا است که بذریعۀ ایمان را در دل‌ها بپاشد و کار او هم بی‌حساب نیست ، او به دل‌های آماده نظر می‌افکند و این نور آسمانی را بر آن‌ها می‌پاشد .

﴿۵۷﴾ وَ قَالُوا إِنَّا نَتَّبِعُ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنَحِّطُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آن‌ها گفتند : ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ، ما را از سرزمینمان می‌ربایند ، آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به‌سوی آن آورده می‌شود ، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند .

«نُفَكِّنْ» در این آیه به معنی «نَجْعَلْ» است .
 «يُجْبِي» از ماده «جَبَايَة» به معنی جمع کردن است و لذا به حوض که آب را
 در خود جمع می‌کند ، «جَابِيَة» می‌گویند .
 خداوندی که سرزمین شوره‌زار و سنگلاخ بی‌آب و درختی را حرم امن قرار داد ،
 آن‌چنان دل‌ها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات از نقاط مختلف جهان را به‌سوی آن
 می‌آورند ، قدرت خود را به‌خوبی نشان داده است ، کسی که چنین قدرت‌نمایی کرده و
 این‌همه «امنیت» و «نعمت» را در چنین سرزمینی قرار داده و با چشم خود آثار
 آن را می‌بینید و سال‌ها از آن بهره گرفته‌اید، چگونه قادر نیست شما را
 در برابر هجوم مشتی اعراب بت‌پرست حفظ کند ؟
 شما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی «امنیت» و «مواهب زندگی» بودید ،
 چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد ، دل را قوی دارید و
 ایمان بیاورید و محکم‌بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است .

توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است

توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در این جا اول نعمت امنیت را می‌شمرد و بعد جلب ارزاق از همه جا به سوی مکه ، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری حکمفرما نگردد ، وضع اقتصادی آن‌ها سامان نخواهد یافت . (شرح این سخن را می‌توانید در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۳۵ سورة ابراهیم مطالعه فرمایید) .

﴿ ۵۸ ﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ

بسیاری از شهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود ، هلاک کردیم ، این خانه‌های آن‌ها است (که ویران شده) و بعد از آن‌ها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم .

« بَطَرَتْ » از ماده « بَطَرَ » به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است .

آری غرور نعمت ، آن‌ها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمهٔ ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشهٔ زندگانی آن‌ها را به آتش کشید .

شهرها و خانه‌های ویران آن‌ها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده‌است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند ، افراد کم و در مدت کوتاهی بود .

آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایهٔ کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پیاانش همان‌است که گفته‌شد، این چهارزشی می‌تواند داشته‌باشد ؟

تعبیر به « كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ » اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتاً به بعضی انسان‌ها واگذار کند ، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود .

﴿ ۵۹ ﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَارِ سُوْلًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا

وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی‌ها را هلاک نمی‌کرد تا این‌که در کانون آن‌ها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادی‌هایی را هلاک نکردیم مگر آن‌که اهلش ظالم بودند.

این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن این‌که: اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می‌کند، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جاهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند، با عذابش نابود نکرد؟ قرآن از قول پروردگار عالم می‌گوید: تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورهای صریح نفرستیم، مجازات نخواهیم کرد.

تازه بعد از اتمام حجت، مراقب اعمال آن‌ها هستیم، اگر ظلم و ستمی از آن‌ها سرزد و مستوجب عذاب شدند، مجازاتشان می‌کنیم.

جمله « حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَّسُولًا » (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این

است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود ، همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است ، پیامبری مبعوث گردد ، کافی است ، زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی ، مرتباً به آنجا رفت و آمد دارند و هر خبری در آنجا باشد ، به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد ، همان طور که آوازه قیام پیامبر اسلام در سرزمین مکه ، در مدت کوتاهی در تمام شبه جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت ، چون مکه اُمُّ الْقُرَى بود ، هم مرکز روحانی حجاز و هم مرکز تجاری بود و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید .

﴿ ۶۰ ﴾ **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ**

آنچه به شما داده شده ، متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خدا است ، بهتر و پایدارتر است ، آیا اندیشه نمی کنید ؟

دلبستگی‌های دنیا شمارا نفریبد

این آیه پاسخ سومی است برای گفتار بهانه‌جویانی که می‌گفتند: اگر ایمان بیاوریم، عرب بر ما هجوم می‌کند و زندگی ما را به هم می‌ریزد، قرآن می‌گوید: «آنچه را از این رهگذر به دست می‌آورید، متاع بی‌ارزش زندگی دنیا و زینت آن است». «ولی آنچه نزد خدا است (از نعمت‌های بی‌پایان جهان دیگر و مواهب معنوی در این دنیا) بهتر و پایدارتر است».

﴿٦١﴾ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

آیا کسی که به او وعده نیک داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده‌ایم، سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) احضار می‌شود. بدون شک هر وجدان بیداری، وعده‌های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان

او را بر بهره‌گیری چندروزه از نعمت‌های فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است، ترجیح می‌دهد.

﴿۶۲﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آن‌ها را ندا می‌دهد و می‌گوید: کجا هستید شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟

بدیهی است که این سؤالی توبیخی می‌باشد، برای این‌که در قیامت که روز کنار رفتن پرده‌ها و حجاب‌ها است، نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقی‌اند، این سؤال در حقیقت یک‌نوع سرزنش و مجازات است، یک‌نوع توبیخ و عقوبت است.

﴿۶۳﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا هُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ

گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب درباره آن‌ها مسلم شده، می‌گویند: پروردگارا! ما

این (عابدان) را گمراه کردیم (آری) ما آن‌ها را گمراه کردیم، همان‌گونه که خود گمراه شدیم، ما از آن‌ها بی‌زاری می‌جوییم، آن‌ها در حقیقت ما را نمی‌پرستیدند (بلکه هوای نفس خویش را پرستش می‌کردند).

مشرکین هوای نفس خویش را می‌پرستیدند

به این ترتیب معبودان اغواگر، همچون فرعون و نمرود و شیاطین و جن، بی‌زاری و تنفر خود را از چنین عابدانی اعلام می‌دارند و به دفاع از خویش برمی‌خیزند، حتی گمراهی آن‌ها را نیز از خود نفی می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها به میل خود به دنبال ما آمدند. ولی بدیهی است نه این نفی اثری دارد و نه آن بی‌زاری و تبری و آن‌ها در گناه عابدان خود قطعاً شریک و سهیمند.

جالب توجه این است که در آن روز هریک از این منحرفان خلافتکار، از دیگری بی‌زاری می‌جویند و هرکدام سعی دارند گناه خود را به گردن دیگری افکنند.

همان‌گونه که در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می‌خوانیم : « شیطان در روز قیامت به پیروان خود می‌گوید : من سلطه‌ای بر شما نداشتم ، من تنها از شما دعوت کردم ، شما هم مشتاقانه اجابت کردید ، مرا ملامت نکید ، خود را ملامت کنید » .

وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ
كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

به آن‌ها (عابدان) گفته می‌شود : شما معبودهایتان را که شریک خدا می‌پنداشتید ، بخوانید (تا شما را یاری کنند) آن‌ها معبودهایشان را می‌خوانند ، ولی جوابی به آن‌ها نمی‌دهند ، در این هنگام عذاب الهی را (با چشم خود) می‌بینند و آرزو می‌کنند ؛ ای کاش هدایت یافته بودند .

به دنبال سؤالی که از آن‌ها درباره معبودهایشان می‌شود و آن‌ها در پاسخ عاجز می‌مانند ، به آنان « گفته می‌شود شما معبودهایتان را که شریک خدا

می‌پنداشتید، بخوانید» تا به یاری شما برخیزند .
 آنها با این‌که می‌دانند در آنجا کاری از دست معبودان ساخته نیست ، بر اثر شدت وحشت و کوتاه شدن دستشان از همه‌جا و یا به خاطر اطاعت فرمان خدا که می‌خواهد با چنین کاری مشرکان و معبودان گمراه را در برابر همگان رسوا سازد ، « دست تقاضا به سوی معبودانشان دراز می‌کنند و آنها را به کمک می‌خوانند » .
 ولی پیدا است « جوابی به آنها نمی‌دهند » و دعوت آنها را لبیک نمی‌گویند . در این هنگام است که « عذاب الهی را در برابر چشم خود می‌بینند و آرزو می‌کنند ای کاش هدایت یافته بودند » .

﴿ ۶۵ ﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید : به پیامبران چه پاسخی گفتید ؟

مسلماً آنها برای این سؤال پاسخی ندارند، آیا بگویند: دعوت آنها را اجابت کردیم، که این دروغ است و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد، یا بگویند: تکذیبشان کردیم، به آنها تهمت زدیم، ساحرشان نامیدیم، مجنونشان خواندیم، بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم و آنها و پیروانشان را به قتل رساندیم؟ چه بگویند؟ هرچه بگویند، مایه بدبختی و رسوایی است.

﴿۶۶﴾ **فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ**

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده می ماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند. قابل توجه این که نسبت عمی و ناپینایی در آیه فوق به خبرها داده شده نه به خود آنها، نمی گوید: آنها ناپینا می شوند، بلکه می گوید: «خبرها از پیدا کردن آنها ناپینا هستند»، زیرا بسیار می شود که انسان خود از چیزی باخبر نیست، اما گویی خبر دهان به دهان می گردد و به سراغ او می آید، همان گونه که بسیاری از اخبار اجتماعی از همین طریق پخش

می شود ، اما در آنجا نه افراد ، آگاهی دارند و نه خبرها ، قابلیت نشر .

و به این ترتیب همه خبرها بر آنها پوشیده می شود ، هیچ پاسخی در برابر این سؤال که جواب پیامبران را چه دادید ، پیدا نمی کنند و سکوتی مطلق سر تا پای آنها را فرا می گیرد .

﴿ ۶۷ ﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد ، امید است از رستگاران باشد.

بنابراین راه نجات شما در سه جمله خلاصه می شود : بازگشت به سوی خدا ، ایمان و

عمل صالح ، که به دنبال آن مسلماً نجات و فلاح و رستگاری است .

تعبیر به « عَسَىٰ » (امید است) با این که کسی که دارای ایمان و عمل صالح

باشد ، حتماً اهل فلاح و رستگاری است ، ممکن است به خاطر این باشد که این

رستگاری مشروط به بقاء و دوام این حالت است و از آنجا که دوام و بقاء در مورد

همه توبه کنندگان مسلم نیست ، تعبیر به « عَسَىٰ » شده است .

﴿ ۶۸ ﴾ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

و پروردگار تو هر چه را بخواهد ، می آفریند و هر چه را بخواهد ، برمی گزیند ، آنها (در برابر او) اختیاری ندارند ، منزه است خداوند و برتر است از شریک‌هایی که برای او قائل می‌شوند .

اطلاق اختیار در این جا دلیل بر تعمیم آن است ، یعنی خداوند هم صاحب اختیار در امور تکوینی است و هم تشریعی و هردو از مقام خالقیت او سرچشمه می‌گیرد .

با این حال چگونه آنها را راه شرک و غیر خدا را می‌پویند ؟

﴿ ۶۹ ﴾ وَرَبُّكَ يَغْلِبُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُغْلِنُونَ

پروردگار تو می‌داند آنچه را که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌کند . این احاطه او بر همه چیز ، دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز و ضمناً تهدیدی

است برای مشرکان که گمان نکنند خدا از نیات و توطئه‌های آنها آگاه نیست .
 ﴿٧٠﴾ **وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَقُّ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**

او خدایی است که معبودی جز او نیست ، ستایش برای او است، در این جهان و در جهان دیگر ، حاکمیت (نیز) از آن او است و همه شما به سوی او باز می‌گردید . چگونه ممکن است معبودی جز او پیدا شود ، درحالی‌که خالقیت منحصر به او است و همه اختیارات متعلق به او می‌باشد ، آنها که به بهانه شفاعت و مانند آن دست به دامن بت‌ها می‌زنند، سخت در اشتباهند .

﴿٧١﴾ **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ تَسْمَعُونَ**

بگو : به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت جاودان قرار دهد ، آیا معبودی جز خدا می‌تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی‌شنوید؟
 « سَرْمَد » به معنی دایم و همیشگی است .

در این جا تعبیریه « ضیاء » (نور) می کند، چراکه هدف اصلی از روز ، نور و روشنایی است ، همان نوری که حیات و زندگی همه موجودات زنده بسته به آن است که اگر نور آفتاب نبود ، نه درختی می روید ، نه گلی می خندید ، نه مرغی پرواز می کرد ، نه انسان زنده ای وجود داشت و نه قطره بارانی می بارید .

﴿ ۷۲ ﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

بگو : به من خبر دهید هرگاه خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند ، کدام معبود

غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟

﴿ ۷۳ ﴾ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و

هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید ، شاید شکر نعمت او را به جا آورید .

نعمت بزرگ روز و شب

آری گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می‌کند که تمام وسایل حیات شما را تأمین کند ، شما از یک سو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون روشنایی روز ممکن نیست و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی‌شود . امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور ، تمام دستگاه‌های بدن انسان ، فعال و سرزنده می‌شوند: گردش خون ، دستگاه تنفس ، حرکت قلب و سایر دستگاه‌ها و اگر نور بیش از اندازه بتابد ، سلول‌ها خسته می‌شوند و نشاط جای خود را به فرسودگی می‌دهد و برعکس ، دستگاه‌های بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرو می‌روند و در سایه آن تجدید قوا و نشاط می‌کنند (شرح این معنا در جلد ۸ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۲ صفحه ۴۱ درج گردیده است) .

جالب توجه این که هنگامی که سخن از شب جاویدان می‌گوید ، در پایان آیه می‌فرماید :

«آیا نمی شنوید»؟ و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می آورد ، می فرماید : «آیا نمی بینید»؟ این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب با شب ، گوش است و شنوایی و حس متناسب با روز ، چشم است و بینایی ، تا این حد قرآن مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است .

﴿۷۴﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

به خاطر بیاورید روزی را که آنهارا ندا می دهد و می گوید: کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟

آیه، عیناً همان آیه ای است که در آیه ۶۲ همین سوره آمده است .

این تکرار ممکن است به خاطر این باشد که در قیامت ، در مرحله اول یک سؤال انفرادی از آنها می شود تا به وجدان خویش بازگردند و شرمند شوند ، اما در مرحله دوم سؤالی در محضر عموم و شاهدان و گواهان که در آیه بعد به آن اشاره شده ، مطرح می شود تا

در حضور آن‌ها از کار خود شرمنده و شرمسار گردند .

﴿ ۷۵ ﴾ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعِلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

(در آنروز) از هر امتی ، گواهی برمی‌گزینیم و (به مشرکان گمراه) می‌گوییم : دلیل خود را بیاورید، اما آن‌ها می‌دانند که حق برای خدا است و تمام آنچه را افترا می‌بستند، از (نظر) آن‌ها گم خواهد شد .

تعبیر به « نَزَعْنَا » از ماده « نَزَعَ » به معنی جذب کردن چیزی از مَقَرِّ آن است و در این جا اشاره به احضار کردن گواه از میان هر گروه و ملت است .

این گواهان به قرینه آیات دیگر قرآن ، همان پیامبرانند که هر پیامبری گواه امت خویش است و پیامبر اسلام که خاتم انبیاء است ، گواه بر همه انبیاء و امت‌ها ، چنان‌که در آیه ۴۱ سورة نساء می‌خوانیم : « فَكَفِّفْ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا :

حال آن‌ها چگونه است آن روز که برای هر امتی، گواهی بر اعمالشان می‌طلییم و تو را گواه آن‌ها قرار می‌دهیم؟

٧٦ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُمُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

قارون از قوم موسی بود اما بر آنهاستم کرد ، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل صندوق های آن برای یک گروه زورمند مشکل بود ، به خاطر یاور هنگامی را که قومش به او گفتند : این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد .

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل

«مَفَاتِح» جمع «مِفْتَاح» به معنی کلیدهای محلی است که چیزی را در آن ذخیره می‌کنند، مانند صندوق‌هایی که اموال را در آن نگهداری می‌نمایند.

مانند صندوق‌هایی که اموال را در آن نگهداری می‌نمایند.

جمله «تَنُوءُ» از ماده «نَوَّء» به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پروزنی به کار می‌رود که وقتی انسان آن را حمل می‌کند، از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می‌سازد.

«عُصْبَة» به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده‌اند و نیرومند هستند و همچون اعصاب، یکدیگر را گرفته‌اند (بعضی می‌گویند: «عُصْبَة» برای ده نفر تا چهل نفر می‌آید). «فَرِحَینَ» جمع «فَرَح» به معنی کسی است که بر اثر به دست آوردن چیزی، مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست می‌باشد و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجد. اصولاً موسی در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد: «فرعون» که مظهر قدرت حکومت بود، «قارون» که مظهر ثروت بود و «سامری» که مظهر صنعت و فریب و اغفال بود.

گرچه مهم‌ترین مبارزه موسی علیه السلام با قدرت حکومت بود، ولی دو مبارزه اخیر نیز

برای خود واجد اهمیت و شامل درس‌های آموزنده بزرگی می‌باشد .

معروف این است که قارون از بستگان نزدیک موسی (علیه السلام) (پسرعمو یا پسرعمه یا پسرخاله او) بود و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات ، معلومات قابل ملاحظه‌ای داشت ، نخست در صف مؤمنان بود ، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد ، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت‌انگیزش درسی برای همگان شد که شرح این ماجرا را در آیات ۷۶ تا ۸۲ این سوره می‌خوانیم .

﴿۷۷﴾ **وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ**
و در آنچه خدا به تو داده ، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش
منما و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است ، نیکی کن و هرگز در زمین
فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد .

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست ، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد و اگر به وسیله آن «اِبتِغَاء دار آخرت» شود ، چه چیزی از آن بهتر است ؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد ، چه چیزی از آن بدتر ؟ و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است : «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ : کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد ، چشمش را بینا می کند ، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند ، نابینایش خواهد کرد .» (۱)

تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در

اکثر از معنی واحد ، جایز است) و آن این که ؛
 در «معانی الاخبار» از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر جمله فوق
 از آیه مورد بحث چنین آمده : « وَ لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُدْرَتَكَ وَ فِرَاعَكَ وَ
 شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ : تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاط را فراموش مکن و
 به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب ». (۱)
 طبق این تفسیر ، جمله فوق هشدار است به همه انسان‌ها که فرصت‌ها و سرمایه‌ها را
 از دست ندهند که فرصت چون ابر درگذر است .
 سومین اندرز این که : « وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ » .
 گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می‌دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن‌ها

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۹ .

ندارد ، عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد ، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است ، علمی می دهد که نه یک انسان ، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند ، اموال و ثروتی می دهد که در خور برنامه های عظیم اجتماعی است .

این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد ، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی ، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگان را اداره کنند .

بالاخره چهارمین اندرز این که : « نکند این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه "فساد" و "افساد" به کارگیری » (وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) .
 ﴿۷۸﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ
 (قارون) گفت : این ثروت را به وسیله دانشی که در نزد من است ، به دست آورده ام ،

آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟ (و هنگامی که عذاب الهی فرارسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست).

اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر بنی‌اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخی داد؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی‌حسابش ناشی می‌شد، چنین گفت: «من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده‌ام».

این به شما مربوط نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم، من که با علم و آگاهی‌ام در ایجاد آن دخالت داشته‌ام، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم.

و از همه این‌ها گذشته من زحمت کشیده‌ام، رنج برده‌ام، خون جگر خورده‌ام تا این ثروت را اندوخته‌ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند، چرا زحمت نمی‌کشند؟ من

مزاحم آنها نیستم و اگر ندارند ، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند .
 این ها منطق های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان در
 مقابل کسانی که آنها را نصیحت می کنند ، اظهار می دارند .
 در این جا قرآن پاسخ کوبنده ای به قارون - و قارون ها - می دهد که : « أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ
 قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا » .
 تو می گویی : آنچه داری ، از طریق علم و دانشت داری ، اما فراموش
 کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند ، آیا
 توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند ؟
 و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی هشدار دیگری به او
 می دهد و می فرماید : « وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » .
 یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او

می‌دهند ، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرارسید ، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست ، عذاب الهی همان و نابودی همان .

در این‌جا این پرسش پیش می‌آید که ؛ منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده ، کدام سؤال است ؟ در دنیا یا آخرت ؟

مانعی ندارد که هر دو ، مراد باشد ، یعنی هم درموقع مجازات استیصال در دنیا از آنها سؤالی نمی‌شود تا بخواهند عذرتراشی نمایند و خود را بی‌گناه قلمداد کنند و هم در قیامت ، چراکه در آن‌جا بدون سؤال ، همه‌چیز روشن است .

﴿۷۹﴾ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

(قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد ، آن‌ها که طالب حیات دنیا بودند ، گفتند : ای کاش همانند آن‌چهره قارون داده شده‌است ، ما نیز داشتیم ، بهر استی که او بهره عظیمی دارد .

جنون نمایش ثروت

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می‌شوند ، یک شاخه آن « جنون نمایش ثروت » است ، آنها از این‌که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند ، لذت می‌برند ، از این‌که سوار بر مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه‌ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آن‌ها بپاشانند و تحقیرشان کنند ، احساس آرامش خاطر می‌کنند .

گرچه همین نمایش ثروت ، غالباً بلای جانشان است ، زیرا کینه‌ها را در سینه‌ها پرورش می‌دهد و احساسات را بر ضد آن‌ها بسیج می‌کند و بسیار می‌شود که همین عمل زشت و شرم‌آور ، طومار زندگی آن‌ها را درهم می‌پیچد و یا ثروتشان را بر باد می‌دهد .

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود ، بلکه نمونه بارز آن محسوب می‌شد . در تواریخ ، داستان‌ها و افسانه‌های زیادی در این زمینه نقل شده‌است ، بعضی نوشته‌اند؛ قارون بایک جمعیت چهارهزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت ، درحالی‌که چهارهزار

نفر بر اسب‌های گران‌قیمت با پوشش‌های سرخ، سوار بودند، کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زمین‌هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت، سوار بودند، لباس‌هایشان سرخ و همه غرق زینت‌آلات طلا بودند.

﴿۸۰﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

کسانی که علم و دانش به‌آنها داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، اما جز صابران آن را دریافت نمی‌کنند.

ولی در مقابل این گروه عظیم، گروه اندکی عالم و دانشمند، پرهیزکار و باایمان که افق فکشان از این مسائل برتر و بالاتر بود، در آن‌جا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی‌سنجیدند، کسانی که ارزش‌ها را در امکانات مادی جستجو نمی‌کردند،

کسانی که بر این گونه نمایش های مسخره ، همیشه لبخند تمسخر آمیز می زدند و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند ، آری گروهی از آنها در آنجا بودند .

﴿ ۸۱ ﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِذَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ

سپس ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد .

مسأله « خَسَفَ » که در این جا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است ، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هایی را در کام خود فرو بلعیده است ، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود ، طعمه اصلی او فقط قارون و گنج های او بود .

﴿ ۸۲ ﴾ وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا
وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

آنها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند :
وای بر ما، گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگان بخاهد، گسترش می دهد، یا تنگ
می گیرد، اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به فقر زمین فرو می برد، ای وای گویی
کافران هرگز رستگار نمی شوند .

امروز بر ما ثابت شد که هیچ کس از خود چیزی ندارد ، هر چه هست ، از ناحیه او است ،
نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعی دلیل بر
عدم ارزش او در پیشگاه خدا می باشد .

سپس در این فکر فرو رفتند که اگر دعای دیروز آنها به اجابت می رسید و
خدا آنها را به جای قارون می گذاشت ، امروز چه خاکی بر سر می کردند ؟

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

(آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می‌شود، در واقع همین دو است: «برتری جویی» (استکبار) و «فساد در زمین» که همه گناهان در آن جمع است، چراکه هرچه خدا از آن نهی کرده، حتماً برخلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده، بنابراین ارتکاب آن، نظام زندگی او را برهم می‌زند، لذا مایه فساد در زمین است. در روایات اسلامی مخصوصاً روی این مسأله تکیه شده است، تا آن‌جا که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا: گاه می‌شود که انسان از این لذت می‌برد که بندکفش او از بندکفش دوستش بهتر باشد و

به خاطر همین داخل تحت این آیه می‌شود (چرا که این هم شاخه کوچکی از برتری جویی است) (۱).

﴿ ۸۴ ﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند، مجازاتی جز اعمالشان داده نمی‌شود.

این همان مرحله «تَفَضُّل» است، یعنی خدا همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می‌کنند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد، او گاهی ده برابر و گاه صدها برابر و گاه هزاران برابر از لطف بی‌کرانش پاداش عمل می‌دهد و حداقل آن همان ده برابر است، چنان‌که در آیه ۱۶۰ سورة انعام می‌خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

۱- «جوامع الجامع»، ذیل آیه مورد بحث.

أَمْثَالِهَا» و خدا کثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا ، در آیه ۲۶۱ سورة بقره آمده است .

﴿ ۸۵ ﴾ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد ، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند ، بگو: پروردگار من از همه بهتری داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است .

وعدة بازگشت به حرم امن خداوند

این آیه طبق مشهور در سرزمین « جُحْفَة » در مسیر پیامبر اسلام به سوی مدینه نازل شد، او می خواهد به یثرب برود و آن را « مَدِينَةُ الرَّسُول » کند، هسته اصلی حکومت اسلامی را در آن جا تشکیل دهد و استعداد های نهفته را شکوفا سازد و آن جا را پایگاه و

سکویی برای دستیابی به حکومت گسترده الهی و اهدافش قرار دهد ، اما با این حال عشق و دلبستگی او به مکه سخت او را آزار می دهد و دوری از این حرم امن الهی برای او بسیار ناگوار است .

این جا است که نور وحی به قلب پاکش می تابد و بشارت بازگشت به سرزمین مألوف را به او می دهد .

﴿ ۸۶ ﴾ **وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ**

تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو الفاء گردد ، ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد ، اکنون که چنین است ، هرگز از کافران پشتیبانی مکن .
مسلماً پیامبر هرگز از کفار پشتیبانی نمی کرد ، این دستور در مورد او تأکید است و در مورد دیگران بیان یک وظیفه مهم .

﴿ ۸۷ ﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

هرگز تو را از آیات خداوند بعد از آن که بر تو نازل شد، باز ندارند، به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکان مباش .

گرچه نهی متوجه کفار است ، اما مفهومش عدم تسلیم پیامبر گرامی اسلام در برابر کارشکنی‌ها و توطئه‌های آن‌ها است و درست به این می‌ماند که بگوییم : « نباید فلان شخص تو را وسوسه کند ، یعنی تسلیم وسوسه‌های او مباش » .

به این ترتیب به پیامبر دستور می‌دهد هنگامی که آیات الهی نازل شد ، باید با قاطعیت روی آن بایستی و هرگونه دودلی و تردید را از خود دور سازی ، موانع را هرچه باشد ، از سر راه برداری و به سوی مقصد با قدم‌های محکم پیش بروی که خدا همراه و پشتیبان تو است .



وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
وَالِيهِ تُرْجَعُونَ

و معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست ، همه چیز جز ذات پاک
او فانی می شود ، حاکمیت از آن او است و همه به سوی او بازمی گردید .
« وَجْه » از نظر لغت به صورت و قسمتی از بدن که روبروی انسان قرار دارد ، گفته
می شود ، اما هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود ، به معنی ذات پاک او است .
واژه « هَالِك » از ماده « هَلَكَ » به معنی مرگ و نابودی است .
این دستورهای پی در پی که هر کدام دیگری را تأکید می کند ، اهمیت مسأله توحید در
برنامه های اسلامی را روشن می سازد که بدون آن همه چیز بر باد است .
پروردگارا ! نور توحید و معرفت را در قلب ما بیفکن تا جز تو نبینیم و جز تو نجویم و
جز تو نخواهیم . پایان سوره قصص

سورة عنكبوت

فضیلت تلاوت سورة « عنكبوت »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در « مجمع البیان » از پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است : « هرکس سورة "عنكبوت" را بخواند ، به تعداد تمام مؤمنان و منافقان ، ده حسنه برای او نوشته می شود » .

در این زمینه از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده : « هرکس سورة "عنكبوت" و "روم" را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند ، به خدا سوگند اهل بهشت است و من هیچکس را از این مسئله استثناء نمی کنم و نمی ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من ، گناهی بر من بنویسد و مسلماً این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد » .^(۱)

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۴۷ .

بدون شک محتوای پربار این دو سوره ، کافی است که هر انسان
 اهل اندیشه‌ای را به بهشت جاویدان سوق دهد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

الم ﴿۱﴾
 الم .

در ابتدای این سوره به حروف مقطعه (الف ، لام ، میم) برخورد می‌کنیم که تاکنون
 بارها و بارها تفسیر آن را از دیدگاه‌های مختلف بیان کرده‌ایم .^(۱)

﴿۲﴾ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
 آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟

۱- «تفسیر نمونه» ، جلد ۱ ، آغاز بقره و جلد ۲ ، آغاز آل عمران و جلد ۶ ، آغاز اعراف .



وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

ماکسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم (و این‌ها را نیز امتحان می‌کنیم). باید علم خدا در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند، تحقق یابد.

آزمایش الهی یک سنت جاویدان

«يُفْتَنُونَ» از ماده «فَتَنَ» در اصل به معنی گذاشتن طلا در آتش برای شناخته شدن میزان خلوص آن است، سپس به هرگونه آزمایش ظاهری و معنوی اطلاق شده است. این عالم همچون یک «دانشگاه» یا یک «مزرعه» است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد، لیاقت‌ها پرورش یابد و آنچه در مرحله «قَوّه» است، به «فعلیّت» برسد. باید در این مزرعه، نهاد بذرها ظاهر گردد و از درون آن‌ها جوانه‌ها بیرون آید، جوانه‌ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور،

و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست .
 از این جا می فهمیم که آزمایش های الهی برای شناخت افراد نیست ، بلکه
 برای پرورش و شکوفایی استعدادها است .
 بنابراین اگر ما آزمایش می کنیم ، برای کشف مجهول است ، اما اگر خداوند آزمایش
 می کند ، برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد، بلکه برای پرورش
 استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه ها است .
 توضیح بیشتر درباره آزمایش الهی و جوانب این موضوع در « تفسیر نمونه »
 جلد ۱ ، ذیل آیه ۱۵۷ سوره بقره بیان شده است .
 ﴿ ۴ 〉 اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ اَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
 آیا کسانی که اعمال بد به جا می آورند ، گمان کردند از حوزه قدرت ما
 بیرون خواهند رفت ؟ چه بد داوری می کنند .

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست

مهلت الهی ، کفار و مشرکین را مغرور نکند که این نیز برای آنها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت .

﴿ ۵ ﴾ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

کسی که امید به لقاء الله (و رستخیز) دارد ، (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا

زمانی را که خدا تعیین کرده ، سرانجام فرامی رسد و او شوا و دانا است .

در این که منظور از « لِقَاءَ اللَّهِ » (ملاقات پروردگار) چیست ؟ باید گفت :

« لقاء پروردگار » در قیامت ، یک ملاقات حسی نیست ، بعضی « لِقَاءَ اللَّهِ » را به معنی ملاقات حساب و جزا و بعضی به ملاقات حکم و فرمان خداوند تفسیر کرده اند و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستخیز دانسته اند و معلوم است که همه آنها در قیامت موجود است .

﴿ ٦ ﴾ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ
کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می‌کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است، وگرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان برطرف شود، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند، بلکه دیگران هر چه دارند، از او دارند، از خودشان چیزی ندارند.
﴿ ٧ ﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، گناهان آنها را می‌پوشانیم (و می‌بخشیم) و آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش می‌دهیم.

« نُكَفِّرُ » از ماده « تكفير » در اصل به معنی پوشاندن است و منظور از پوشاندن گناهان در این جا عفو و بخشش الهی است .

تعبیر به « أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ » با این که خداوند همه اعمال نیک انسان را جزا می دهد ، چه « حَسَنَ » باشد و چه « أَحْسَنَ » (چه خوب و چه خوب تر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آن ها را به حساب بهترین آن ها می گذاریم ، یعنی اگر بعضی از اعمال آن ها عالی و بعضی خوب یا متوسط است ، همه را به حساب عالی می گذاریم و این است معنی تفضل پروردگار که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه ۳۸ سورة نور) نیز به آن اشاره شده است : « لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : تا خداوند بهترین اعمال آن ها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید » .

وَصَيِّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن ها تلاش کنند که برای

من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن‌ها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می‌دادید، باخبر خواهم ساخت.

برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست به‌عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا».

گرچه این یک حکم تشریعی است، ولی این مسأله پیش از آن‌که یک لازم تشریعی باشد، به‌صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در این‌جا جلب توجه می‌کند، چراکه این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه

هرکس شایسته نام انسان است ، باید در برابر پدر و مادر ، حق شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند ، هرچند با این اعمال هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند .

سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر ، می تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان ، حاکم گردد ، بایک استثناء صریح ، مطلب را در این زمینه روشن کرده ، می فرماید : « و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری ، از آنها اطاعت مکن » (وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ...) .

تعبیر به « جَاهِدَاكَ » مفهومی به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است . در حدیثی از پیامبر می خوانیم: شخصی خدمتش آمد و عرض کرد : « من به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود : « به مادرت » ، دوباره سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی ؟ » فرمود : « به

مادرت»، بار سوم سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی؟» باز فرمود: «به مادرت» و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود. (۱) و تعبیر به «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است، چون اگر واقعاً شرک، صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد.

﴿۹﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ
 کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد.

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

اصولاً عمل انسان به انسان رنگ می‌دهد ، عمل صالح انسان را از نظر روحی به رنگ خود درمی‌آورد و در زمرة «صالحان» وارد می‌کند و عمل سوء در زمرة «ناصالحان» .

﴿۱۰﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند : به خدا ایمان آورده‌ایم ، اما هنگامی که به خاطر خدا (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار می‌گیرند ، فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید ، می‌گویند : ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم) آیا خداوند به آنچه در سینه‌های جهانیان است ، آگاه‌تر نیست ؟

منافقین در پیروزی‌ها شریکند اما در مشکلات نه

تعبیر به « اَمَّانًا » (ایمان آورده‌ایم) به صورت صیغۀ جمع ، درحالی‌که جمله بعد به صورت صیغۀ مفرد است ، شاید از این نظر باشد که این گروه منافقان می‌خواهند که خودشان را در صف جمعیت مؤمنان جا بزنند ، لذا « اَمَّانًا » می‌گویند ، یعنی همچون سایر مردم ، ایمان آورده‌ایم .

تعبیر به « اُؤْذِیَ فِی اللّهِ » به معنی « اُؤْذِیَ فِی سَبِيلِ اللّهِ » است ، یعنی آن‌ها در راه خدا و ایمان، گاهی مورد آزار دشمن قرار می‌گیرند .

جالب این‌که از مجازات الهی ، گاهی تعبیر به « عَذَابٌ » می‌کند و از آزارهای مردم ، تعبیر به « فِتْنَةٌ » ، اشاره به این‌که آزارهای مردم ، درحقیقت عذاب نیست ، بلکه آزمایش و وسیله تکامل برای انسان است و به این ترتیب به آن‌ها تعلیم می‌دهد که این‌دو را باهم مقایسه نکنند و با این بهانه که مخالفان آن‌ها را آزار و شکنجه می‌دهند ، دست از ایمان خود

برندارند که این جزئی از برنامه کلی امتحان در این دنیا است .
 ضمناً این نکته نیز روشن شد که منافق تنها به کسانی نمی گویند که در باطن ابداً ایمان ندارند و اظهار ایمان می کنند ، بلکه افراد سست ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیده خود را عوض می کنند، جزء منافقان محسوب می شوند و آیه مورد بحث ظاهراً از این گونه منافقان سخن می گوید و تصریح می کند که خدا از نیات آن ها آگاه است .

﴿۱۱﴾ **وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ**

مسئلاً خداوند مؤمنان را می شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می شناسد .

اگر ساده لوحانی فکر می کنند که می توانند با اخفاء حقایق از قلمرو علم خدا دور بمانند، سخت در اشتباهند .

﴿۱۲﴾ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**

کافران به مؤمنان گفتند: شما از ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را بر عهده

خواهیم گرفت ، آنها هرگز چیزی از گناهان این ها را بر دوش نخواهند گرفت ، آنها دروغ می گویند .

امروز نیز بسیاری از وسوسه گران را می بینیم که هنگام دعوت به یک عمل خلاف ، می گویند اگر گناهی دارد ، به گردن ما ، درحالی که می دانیم هیچ کس نمی تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد و اصلاً این کار معقول نیست ، خداوند عادل است ، کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند و از این گذشته مسؤولیت انسان در برابر اعمالش با این حرف های بی اساس از بین نمی رود و برخلاف آنچه بعضی از کوتاه فکran می پندارند، این تعبیرات سرسوزنی از مجازات انسان نمی کاهد ، لذا در هیچ محکمه و دادگاهی به این حرف ها اعتنا نمی کنند که فلان کس گناهِش را به گردن گرفته ، درست است که این تشویق کننده ، در گناه و جرم او شریک است اما این شرکت در جرم ، به هیچ وجه از مسؤولیت او نخواهد کاست .

﴿۱۳﴾ وَلِيَحْمِلُنْ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ
آنها بار سنگین گناهان خویش را بر دوش می کشند و بارهای سنگین دیگری را اضافه

بر بارهای سنگین خود، و روز قیامت مسلماً از دروغ‌هایی که می‌بستند، سؤال خواهند شد. این بار گناه اضافی، همان بار گناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است، همان بار سنت بد گذاردن که پیامبر اکرم فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وِزْرِ شَيْءٍ»: کسی که سنت بدی بگذارد، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند، بر او است، بی‌آن‌که از گناه عمل‌کنندگان، چیزی کاسته شود». (۱)

سنت‌های نیک و بد

در منطق اسلام، پایه‌گذاری یک برنامه اجتماعی، مسئولیت‌آفرین است و خواه ناخواه انسان را در آن برنامه و کار تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند، شریک و سهیم می‌سازد، چراکه انگیزه‌های عمل، بخشی از مقدمات عمل است و می‌دانیم هرکس در

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۴۰.

مقدمه کاری دخیل باشد ، در ذی المقدمه نیز شریک است ، هرچند مقدمه ساده‌ای باشد .
 شاهداین سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است؛ پیامبر
 با جمعی از یاران همراه بود ، سائلی آمد و تقاضای کمک کرد ، اما کسی به او چیزی نداد ،
 مردی پیش قدم شد و به او کمکی کرد ، دیگران تشویق شدند ، آن‌ها نیز کمک کردند ، در
 این جا پیامبر گرامی اسلام فرمود: « مَنْ سَنَّ خَيْرًا فَاسْتَنْ بِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِنْ أَجُورِ مَنْ
 تَبِعَهُ غَيْرَ مُنْتَقِصٍ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ سَنَّ شَرًّا فَاسْتَنْ بِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِنْ أَوْزَارِ مَنْ
 تَبِعَهُ غَيْرَ مُنْتَقِصٍ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا: کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به آن اقتدا کنند ، پاداش آن
 و از پاداش کسانی که پیروی کردند ، برای او خواهد بود ، بی آن‌که از پاداششان کاسته شود و کسی که سنت
 شری بگذارد و به آن اقتدا کنند ، گناه آن و از گناهان کسانی که پیروی کرده اند ، بر او خواهد بود ، بی آن‌که

از گناهان آنها کاسته شود»^(۱).

نظیر همین معنی به عبارات گوناگون در منابع حدیث شیعه و اهل تسنن آمده است و این حدیثی است مشهور.

پاسخ به یک سؤال

بعضی این سؤال را در این جا مطرح کرده‌اند که در قوانین اسلامی گاهی دیه انسان برعهده دیگری است، مثلاً در قتل خطای محض، دیه برعهده «عاقلة» است (منظور از «عاقلة»، خویشاوندان ذکور از سوی پدر است که دیه خطا در میان آنها تقسیم می‌شود و هرکدام باید بخشی از آن را بپردازند). آیا این مسأله با آیات فوق تضاد ندارد؟

۱- «درالمشور».

در پاسخ می‌گوییم: در بحث‌های فقهی، این حقیقت را روشن ساخته‌ایم که ضامن بودن عاقله، درحقیقت یک‌نوع بیمه متقابل و الزامی در اعضای یک فامیل است، اسلام برای این‌که بار سنگین دیه خطا بر دوش یک فرد نماند، به مردان یک فامیل الزام کرده که در برابر یکدیگر ضامن دیه خطا باشند و مبلغ آن را در میان خود سرشکن کنند، امروز این یکی ممکن است مرتکب خطایی شود و فردا دیگری.

به‌هرحال این برنامه یک‌نوع تعاون و همکاری در حفظ منافع متقابل است و به هیچ‌وجه مفهوم گناه دیگران به گردن گرفتن را ندارد، به‌خصوص این‌که دیه قتل خطا، اصلاً جریمه گناه نیست، بلکه جبران خسارت است.

﴿۱۴﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

ما نوح را به‌سوی قومش فرستادیم و او در میان آن‌ها هزار سال، الا پنجاه سال درنگ

کرد ، اما سرانجام طوفان آن‌ها را فرو گرفت ، در حالی که ظالم بودند .

اشاره‌ای به سرگذشت نوح و ابراهیم علیه السلام

نخست از اولین پیامبر اولوالعزم یعنی نوح علیه السلام شروع می‌کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود ، بازگو می‌کند . او شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود ، در خلوت و تنهایی ، در میان جمعیت و با استفاده از هر فرصت آن‌ها را در این مدت طولانی یعنی ۹۵۰ سال به سوی خدا فراخواند و از این تلاش پی‌گیر خسته نشد و ضعف و فتوری به خود راه نداد ، اما با این همه جز گروه اندکی (حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ) ایمان نیاوردند (یعنی به طور متوسط هر دوازده سال ، یک نفر) .

بنابراین شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح علیه السلام سهل و آسان است .

تعبیر به «هزار سال الّا پنجاه سال» درحالی که می توانست از همان اول ۹۵۰ سال بگوید، برای اشاره به عظمت و طول این زمان است، زیرا عدد «هزار» آن هم به صورت «هزار سال» برای مدت تبلیغ، عدد بسیار بزرگی محسوب می شود. ظاهر آیه فوق این است که این مقدار، تمام عمر نوح نبود، هرچند تورات کنونی این مدت را تمام عمر نوح ذکر می کند (تورات، سفر تکوین، فصل نهم)، بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق گفته بعضی از مفسران، سیصد سال بود.

ضمناً باید توجه داشت که کلمه «طوفان» در اصل به معنی هر حادثه ای است که انسان را احاطه می کند (از ماده طواف) سپس به آب فراوان یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می گیرد و در خود فرو می برد، اطلاق شده است همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد، اعم از باد و آتش، نیز گفته می شود

و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است .

﴿۱۵﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

ما او و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم .

﴿۱۶﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ما ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت : خدا را پرستش

کنید و از او پرهیزید که این برای شما بهتر است ، اگر بدانید .

در این جا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیاء را که دعوت به « توحید » و « تقوا » بوده

است ، یک جا بیان کرده و در پایان می گوید : اگر شما درست بیندیشید ، پیروی از توحید و

تقوا برای شما بهتر است که دنیایان را از آلودگی های شرک و گناه و

بدبختی نجات می دهد و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است .

﴿۱۷﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهُ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ
تَرْجَعُونَ

شما غیر از خدا فقط بت‌ها (قطعات سنگ و چوبی) را می‌پرستید و دروغ‌هایی به هم می‌یافید، کسانی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک رزق شما نیستند، روزی را نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید که به سوی او باز می‌گردید. «أَوْثَان» جمع «وثن» به معنی سنگ‌هایی است که آن را می‌تراشیدند و عبادت می‌کردند. «تَخْلُقُونَ» از ماده «خَلَقَ» است که گاهی به معنی آفریدن و ساختن می‌آید و گاه به معنی دروغ گفتن.

«إِفْك» در اصل به معنی هر چیزی است که از صورت حقیقی دگرگون شده است و لذا دروغ (مخصوصاً دروغ‌های بزرگ) را «إِفْك» می‌گویند و همچنین بادهای مخالف که از مسیر خود منحرف شده است، «مُؤْتَفِكَةً» نامیده می‌شود.

سپس ابراهیم علیه السلام به دلایل بطلان بت پرستی می پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است ، آیین آن ها را شدیداً محکوم می کند .

نخست می گوید : « شما غیر از خدا ، فقط بت هایی را می پرستید » .

همان بت هایی که مجسمه های بی روحی هستند ، مجسمه هایی بی اراده ، بی عقل و شعور ، و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آن ها ، خود دلیل گویایی بر بطلان عقیده بت پرستی است .

بعد از این فراتر می رود و می گوید : نه تنها وضع این بت ها نشان می دهد که معبود نیستند ، بلکه شما نیز می دانید که « خودتان دروغ هایی به هم می بافید و نام معبود را بر این بت ها می گذارید » .

شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ دارید ؟ جز یک مشت اوهام و خرافات ؟

سپس به دلیل سومی می پردازد که پرستش شما نسبت به این بت ها ، یا به خاطر منافع

مادی است و یا سرنوشتان در جهان دیگر ، و هر کدام باشد ، باطل است ، چراکه «کسانی را که غیر از خدا می‌پرستید ، قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند» . شما خود قبول دارید که بت‌ها خالق نیستند ، بلکه خالق ، خدا است بنابراین روزی‌دهنده نیز او است ، «سپس روزی را نزد خدا جستجو کنید» و چون روزی‌دهنده او است ، «او را عبادت کنید و شکر او را به جا آورید» .

به تعبیر دیگر یکی از انگیزه‌های عبادت، حس شکرگزاری در مقابل منعم حقیقی است ، شمامی‌دانید منعم حقیقی خداست، پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خدا است . و اگر زندگی سرای دیگر را می‌طلبید ، بدانید « بازگشت همه شما به سوی او است» و نه به سوی بت‌ها .

بت‌ها نه در این‌جا منشأ اثری هستند و نه آن‌جا .
به این ترتیب با چند دلیل کوتاه و روشن ، منطق واهی آن‌ها را می‌گوید .

﴿١٨﴾ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

اگر شما (مرا) تکذیب کنید ، امت های پیش از شما نیز (پیامبران را) تکذیب کردند ، وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست .

سپس ابراهیم علیه السلام به عنوان تهدید و همچنین بی اعتنایی نسبت به آنها ، می گوید : «اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید ، مطلب تازه ای نیست ، امت های پیش از شما نیز پیامبران را تکذیب کردند» و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند «وظیفه رسول و فرستاده خدا ، جز ابلاغ آشکار نیست» خواه پذیرا شوند و یا نشوند .

منظور از امت های پیشین ، قوم نوح و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند .

﴿١٩﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

آیا آنها ندیدند که چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند ، سپس باز می گرداند ؟ این کار برای خدا آسان است .

منظور از رؤیت و دیدن در این جا همان مشاهده قلبی و علم است ، یعنی آیا آن ها چگونگی آفرینش الهی را نمی دانند، همان کسی که قدرت بر «ایجاد نخستین» داشته، قادر بر اعاده آن نیز هست که قدرت بر یک چیز ، قدرت بر امثال و اشباه آن نیز می باشد . این احتمال نیز وجود دارد که «رؤیت» در این جا به همان معنی مشاهده با چشم باشد ، چراکه انسان در این دنیا زنده شدن زمین های مرده و رویدن گیاهان و تولد اطفال از نطفه و جوجه ها را از تخم مرغ با چشم دیده است ، کسی که قدرت بر چنین کاری دارد، می تواند بعد از مرگ ، مردگان را حیات ببخشد .

و در پایان آیه به عنوان تأکید می افزاید : «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» .

چراکه تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست ، مسأله ساده تری محسوب می شود . البته این تعبیر به تناسب فهم و منطق انسان ها است ، وگرنه ساده و مشکل در برابر کسی که قدرتش بی انتها است ، مفهومی ندارد ، این قدرت های محدود ما است که این مفاهیم را

آفریده و باتوجه به کارآمد آن ، اموری مشکل و اموری آسان شدند .
 ﴿۲۰﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده؟ سپس خداوند
 (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می کند ، خداوند بر همه چیز قادر است .
 واژه « نَشْأَة » در اصل به معنی ایجاد و تربیت چیزی است و گاه از دنیا به « نَشْأَة اولی » و
 از قیامت به « نَشْأَة آخرت » تعبیر می شود .

هم این آیه و هم آیه قبل از آن ، امکان معاد را از طریق وسعت قدرت خداوند اثبات
 می کند ، با این تفاوت که اولی پیرامون خلقت نخستین درباره خود انسان و آنچه اطراف او
 است ، سخن می گوید و آیه دوم دستور به مطالعه حالات اقوام و موجودات دیگر
 می دهد تا حیات نخستین را در چهره های مختلف و در شرایط کاملاً متفاوت ببینند و

به عمومیت قدرت خدا آشنا شوند و به توانایی او بر اعاده حیات پی ببرند .
درحقیقت همان‌گونه که اثبات توحید گاه از مشاهده « آیات انفسی » است و گاه « آیات
آفاقی » ، اثبات معاد نیز از هر دو طریق انجام می‌گیرد .

امروز این آیه برای دانشمندان معنی دقیق‌تر و عمیق‌تری می‌تواند ارائه دهد و آن این‌که
بروند و آثار موجودات زنده نخستین را که به صورت فسیل‌ها و غیر آن در اعماق دریاها ،
در دل کوه‌ها و در لابلائی طبقات زمین است ، ببینند و به گوشه‌ای از اسرار آغاز حیات در
کره زمین و عظمت و قدرت خدا پی ببرند و بدانند که او بر اعاده حیات ، قادر است .^(۱)

﴿ ۲۱ ﴾ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

هرکس را بخواهد (و مستحق بدانند) مجازات می‌کند و هرکس را بخواهد، مورد رحمت قرار
می‌دهد و به سوی او باز می‌گردید .

۱- به « تفسیر نمونه »، جلد ۳ ، ذیل ۱۳۷/آل عمران مراجعه فرماید .

جمله «تَقْلَبُونَ» از ماده «قَلَبَ» در اصل به معنی دگرگون ساختن چیزی، از صورتی به صورت دیگر است و از آنجا که در قیامت انسان از صورت خاک بی جان به صورت موجود زنده کاملی درمی آید، این تعبیر در مورد آفرینش مجدد او آمده است. با این که رحمت الهی بر غضبش پیشی گرفته، اما در این جا نخست سخن از عذاب می گوید، بعد رحمت، چرا که در مقام تهدید است و مناسب مقام تهدید، همین است. این نکته نیز روشن است که مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ» (هر که را بخواهد) همان مشیت توأم با حکمت است، یعنی هر که را شایسته و مستحق بداند که مشیت خدا بی حساب نیست و هماهنگ با شایستگی ها و استحقاق ها است.

﴿۲۲﴾ **وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**

شما هرگز نمی توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان فرار کنید و برای شما جز خداولی و یاری نیست.

« مُعْجِزٍ » از ماده « عَجَز » در اصل به معنی عقب افتادن از چیزی است و لذا به هنگام ناتوانی که باعث عقب افتادگی است ، این تعبیر به کار می رود و « مُعْجِز » به معنی کسی است که دیگری را عاجز می کند و از آن جا که افرادی که فرار می کنند و از قلمرو قدرت کسی بیرون می روند ، او را از تعقیب خود عاجز و ناتوان می کنند ، واژه « مُعْجِز » در این گونه موارد نیز به کار می رود .

در حقیقت رهایی از چنگال عذاب پروردگار یا به این است که از قلمرو حکومت او بیرون روید یا بمانید و با تکیه کردن بر قدرت دیگران از خویشتن دفاع کنید ، نه بیرون رفتن امکان پذیر است که همه جا کشور او است و تمام عالم هستی ، مُلک پهناور او و نه کسی وجود دارد که بتواند در برابر قدرتش قد علم کند و به دفاع از شما برخیزد . در مورد فرق « وَلِیِّ » و « نَصِیْرِ » ، مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » می گوید : « وَلِیِّ » کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند ، اما « نَصِیْرِ » اعم از آن است ، گاه

با درخواست و گاه بدون درخواست کمک می‌نماید ، بلکه می‌توان گفت : باتوجه به مقابله این دو کلمه ، « وَلِيَّ » اشاره به سرپرستی است که بدون تقاضا کمک می‌کند و « نَصِيرٌ » فریادرس و یاور است که بعد از تقاضای کمک ، به یاری انسان می‌شتابد . به این ترتیب قرآن تمام درهای فرار از چنگال مجازات الهی را به روی این مجرمان می‌بندد .

﴿ ۲۳ ﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند، از رحمت من مأیوسند و برای آن‌ها عذاب دردناکی است .

مأیوسان از رحمت خدا

منظور از « آيَاتُ اللَّهِ » ، یا "آیات تکوینی" یعنی آثار عظمت الهی در نظام آفرینش است و در این صورت اشاره به مسأله توحید می‌باشد ، در حالی که « لِقَائِهِ » اشاره

به مسأله معاد است ، یعنی آن‌ها هم منکر مبدأ هستند و هم منکر معاد .
و یا اشاره به "آیات تشریعی" یعنی آیاتی که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده ، که هم از
مبدأ سخن می‌گوید و هم از نبوت و هم از معاد و در این صورت تعبیر به «لِقَائِهِ» از قبیل
ذکر عام بعد از خاص است .

سپس برای تأکید می‌افزاید : «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ، این «عذاب الیم» لازمه
مأیوس شدن از رحمت خدا است .

ذکر این نکته لازم است که «يَقْنُتُوا» (مأیوس شدند) ، فعل ماضی است ، هرچند هدف
اصلی آن ، آینده یعنی قیامت می‌باشد، زیرا معمول عرب آن است که حوادث آینده ،
هنگامی که صد درصد قطعی باشد ، گاهی با فعل ماضی از آن تعبیر می‌کند .
﴿۲۴﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اما جواب قوم او (ابراهیم) چیزی جز این نبود که گفتند: او را به قتل برسانید یا بسوزانید،

ولی خداوند او را از آتش‌رهایی بخشید ، در این ماجرا نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان می‌آورند .

طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم علیه السلام

مطابق این تعبیر گروهی طرفدار سوزاندن ابراهیم بودند ، در حالی که گروهی دیگر اعدام او را به وسیله شمشیر و امثال آن پیشنهاد می‌کردند ، سرانجام گروه اول پیروز شدند ، چون معتقد بودند بدترین نوع اعدام همان سوزانیدن با آتش است .
در این جا سخنی در مورد چگونگی آتش‌سوزی ابراهیم علیه السلام به میان نیامده ، همین اندازه در دنباله آیه فوق می‌خوانیم : « فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ » .
ولی شرح ماجرای آتش‌سوزی در آیات ۶۸ تا ۷۰ سورة انبیاء آمده است که در جلد ۱۳ ، تفسیر نمونه ، صفحه ۴۴۳ به بعد مشروحاً از آن بحث شده است .
در روایتی آمده است هنگامی که ابراهیم را دست و پا بسته به میان آتش افکندند ، تنها

چیزی که از او سوخت ، همان طنابی بود که او را با آن محکم بسته بودند . (۱)
 ﴿۲۵﴾ **وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَأُمُّوكُمْ النَّارُ
 وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ**

(ابراهیم) گفت : شما غیر از خدا بت‌هایی برای خود انتخاب کرده‌اید که مایه دوستی و
 محبت میان شما در زندگی دنیا باشد، سپس روز قیامت هریک به دیگری کافر می‌شوید
 و یکدیگر را لعن می‌کنید و جایگاه شما آتش است و هیچ یار و یاورى نخواهید داشت.
 چگونه انتخاب بت‌ها ، مایه مودّت میان بت پرستان می‌شد ؟
 این سؤالی است که از چند راه می‌توان به آن پاسخ گفت ؛

نخست این‌که پرستش بت برای هر قوم و قبیله ، به اصطلاح رمز وحدت بود ، زیرا هر گروهی بتی برای خود انتخاب کرده بودند ، چنان‌که در مورد بت‌های معروف جاهلیت عرب نیز نوشته‌اند که هریک از آن‌ها تعلق به اهل شهر یا قبیله‌ای داشت (از جمله بت "عُزْی" مخصوص قریش بود و "لات" از آن طایفه ثقیف و "منات" مخصوص اوس و خزرج).^(۱)

دیگر این‌که پرستش بت‌ها پیوندی میان آن‌ها و نیاکانشان ایجاد می‌کرد و غالباً متعذر به همین عذر می‌شدند که این‌ها آثار نیاکان ما است و ما از آن‌ها پیروی می‌کنیم . از این گذشته سران کفار ، پیروان خود را دعوت به پرستش بت‌های می‌کردند و این حلقه اتصالی بین « سران » و « پیروان » بود .

۱- « سیره ابن هشام » ، جلد ۱ ، صفحات ۸۶ و ۸۷ .

ولی در قیامت همه این پیوندهای پوچ و پوسیده و پوشالی ، از هم گسسته شده و هریک گناه را به گردن دیگری می اندازد و او را لعن و نفرین می کند و از عمل او بیزاری می جوید، حتی معبودهای آنان که به پندار خامشان ، وسیله ارتباط آنها با خدا بودند و درباره آنها می گفتند : « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى : ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند » (۳ / زمر) ، از آنها بیزاری می جویند . بنابراین منظور از کافر شدن به یکدیگر و لعن کردن بعضی به بعضی ، این است که در آنروز آنها از یکدیگر بیزاری می جویند و آنچه مایه پیوند محبت دروغیشان در دنیا بود، مایه عداوت و بغضشان در آخرت می شود ، چنان که قرآن در آیه ۶۷ سوره زخرف می گوید : « الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ : دوستان در آنروز دشمن یکدیگر می شوند ، مگر پرهیزکاران » .

از بعضی از روایات استفاده می شود که این حکم مخصوص بت پرستان نیست ، بلکه تمام

کسانی که امام و پیشوای باطلی بر ای خود برگزیدند، دنبال او راه افتادند و با او پیمان مودت بستند، در قیامت دشمن یکدیگر می شوند، از هم بیزاری می جویند و یکدیگر را لعنت می کنند. ^(۱)

در حالی که پیوند محبت مؤمنان که بر اساس خداپرستی و توحید و اطاعت فرمان حق در این دنیا تشکیل شده است، رنگ جاودانی به خود خواهد گرفت و در آنجا محکم تر می شود، حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که مؤمنان در آنجا برای یکدیگر استغفار و شفاعت می کنند، در حالی که مشرکان به لعن کردن یکدیگر مشغولند. ^(۲)

﴿۲۶﴾ فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

لوط به او (ابراهیم) ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۵۴. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۵۴.

« لوط » خود از پیامبران بزرگ خدا بود و با ابراهیم ، خویشاوندی نزدیک داشت (می گویند : پسر خواهر ابراهیم بود) از آنجا که پیروی یک فرد بزرگ ، به منزله پیروی از یک امت و ملت می باشد ، خداوند متعال در این جا مخصوصاً از ایمان لوط ، آن شخصیت والای معاصر ابراهیم ، سخن می گوید تا روشن شود اگر دیگران ایمان نیاوردند ، مهم نبود . البته به نظر می رسد که در سرزمین بابل ، دل های آماده ای برای پذیرش دعوت ابراهیم بود و پس از مشاهده آن معجزه عظیم ، به او گرویدند ، ولی مسلماً در اقلیت قرار داشتند . سپس می افزاید : « وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » .

روشن است هنگامی که رهبران الهی ، رسالت خود را در یک منطقه به انجام رساندند و محیط آن قدر آلوده و تحت فشار جباران قرار داشت که پیشرفت دعوت آن ها را متوقف نمود ، باید از آن جا به منطقه ای دیگر هجرت کنند تا دعوت الهی را گسترش دهند .

ابراهیم عليه السلام نیز از سرزمین بابل به اتفاق لوط و همسرش ساره ، به سوی سرزمین شام ،

مهد انبیاء و توحید ، حرکت کرد تا بتواند در آنجا عده و عده‌ای فراهم سازد و دعوت توحید را وسعت بخشد .

جالب این‌که ابراهیم علیه السلام می‌گوید : « من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم » ، زیرا این راه ، راه پروردگار بود راه رضای او و راه دین و آیین او .

(در مورد هجرت ابراهیم علیه السلام به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۵۱ مراجعه فرمایید) .

﴿ ۲۷ ﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَاتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

و ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمانش نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم ، پاداش او را در دنیا دادیم و در آخرت از صالحان است .

در آیه مورد بحث سخن از مواهب چهارگانه‌ای است که خداوند بعد از این هجرت

بزرگ به ابراهیم داد .

نخست فرزندان لایق و شایسته بود ، فرزندی که بتواند چراغ ایمان و نبوت را در دودمان او روشن نگهدارند ، می‌گوید : « وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ » .
 دو پیامبر بزرگ و شایسته که هرکدام راه و خط ابراهیم بت شکن الکافران را تداوم بخشیدند .

دیگر این که « در دودمان ابراهیم ، نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم » (وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ) .

نه تنها اسحاق و یعقوب (فرزند و فرزندزاده او) پیامبر بودند که ادامه خط نبوت در دودمان او تا خاتم انبیاء جریان یافت ، پیامبرانی پشت سر یکدیگر از این دودمان برخاستند و جهان را به نور توحید روشن ساختند .
 سپس می‌گوید : « وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا » .

این پاداش که به صورت سربسته بیان شده ، ممکن است اشاره به امور مختلفی باشد ؛ مانند نام نیک و لسان صدق در میان همه امت ها ، چراکه همه به ابراهیم عليه السلام به عنوان یک پیامبر عظیم الشان احترام می گذارند ، به وجود او افتخار می کنند و او را شیخ الانبیاء می نامند .

آبادی سرزمین مکه به دعای او و جذب همه دلها به سوی او و یادآوری خاطرات پرشکوه و ایمان آفرین و سازنده اش همه سال در مراسم حج ، یکی دیگر از این پاداش ها است .

و در پایان می افزاید : « وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ » ، که او در آخرت نیز از صالحان می باشد .

و این یک مجموعه کامل از افتخارات را تشکیل می دهد .

﴿ ۲۸ ﴾ وَلَوْ طَأَّ اِذْقَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ

و لوط را فرستادیم ، هنگامی که به قوم خود گفت : شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که اَحَدی از مردم جهان قبل از شما آن را انجام نداده است .

آلوده دامنان خیره سر

« فَاِجْشَئْ » از ماده « فُحْش » در اصل به معنی هر فعل یا سخن بسیار زشت و زننده است و در این جا کنایه از « همجنس گرایی » است .

از جمله « مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ » به خوبی استفاده می شود که این عمل زشت و ننگین حداقل به صورت همگانی و عمومی و در آن شکل زننده ، در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است .

در حالات قوم لوط نوشته اند : یکی از عوامل اصلی آلودگی آنها به این گناه ، این بود که آنها مردمی بخیل بودند و چون شهرهای آنها بر سر کاروان های شام قرار داشت ، آنها با انجام این عمل نسبت به بعضی از عابرین و میهمانان ، آنها را از خود

متنفر کردند ، ولی کم کم تمایلات همجنس گرایی در میان خود آنها قوت گرفت و در لجن زار «لواط» فرو رفتند .

﴿ ۲۹ ﴾ **أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**

آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید و در مجلسان اعمال منکر انجام می دهید؟ اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند : اگر راست می گویی ، عذاب الهی را برای ما بیاور .

« نادی » از ماده « نداء » به معنی مجلس عمومی و گاه به معنی مرکز تفریح است ، چون افراد در آن جا یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند .

قرآن در این جا شرح نداده است که آنها چه منکراتی در مجالس خود انجام می دادند ، اما ناگفته پیداست که اعمالی بوده است که متناسب با همان عمل زشتشان بوده و

به طوری که در بعضی از تواریخ آمده: آنها فحش های رکیک و کلمات زشت و زننده ردّ و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می زدند، قمار می کردند، بازی های بچه گانه داشتند، مخصوصاً سنگ های کوچک به یکدیگر یا به عابران پرتاب می کردند، انواع آلات موسیقی را به کار می بردند و حتی در حضور جمع بدن خود را برهنه و گاه کشف عورت می کردند. (۱)

در حدیثی از «ام هانی» از پیامبر اسلام چنین آمده است که: حضرت در پاسخ سؤال از جمله «و تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ» فرمود: «كَانُوا يَخْذِفُونَ مَنْ يَمُرُّ بِهِمْ وَ يَسْخَرُونَ مِنْهُ»: آنها هرکسی که رد می شد، سنگریزه به سوی او پرتاب می کردند و به باد مسخره اش

می گفتند» (۱)

اکنون ببینیم پاسخ این قوم گمراه و ننگین در برابر سخنان منطقی حضرت لوط علیه السلام چه بود؟

قرآن می گوید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اانْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ». آری آن هوسبازان که فاقد عقل و درایت کافی بودند، این سخن را از روی سخریه و استهزاء در برابر دعوت معقول و منطقی لوط گفتند.

و از این پاسخ به خوبی استفاده می شود که لوط علاوه بر آن سخنان مستدل، آن ها را به عذاب دردناک الهی نیز در صورت ادامه راه خود تهدید کرده بود، اما آن ها همه را رها کردند و این یکی را چسبیدند، آن هم از روی مسخره و استهزاء.

۱- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

﴿۳۰﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

(لوط) عرض کرد: پروردگارا! مرا در برابر این قوم مفسد یاری فرما. قومی که روی زمین را به فساد و تباهی کشیده‌اند، اخلاق و تقوا را بر باد داده‌اند، عفت و پاکدامنی را پشت سر انداخته‌اند، عدالت اجتماعی را زیر پا نهاده‌اند و شرک و بت پرستی را با فساد اخلاق و ظلم و ستم آمیخته‌اند و نسل انسان را به فنا و نیستی تهدید کرده‌اند، پروردگارا! مرا در برابر این فاسدان مفسد پیروز فرما.

﴿۳۱﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانَُوا ظَالِمِينَ

هنگامی که فرستادگان ما (از فرشتگان) به سراغ ابراهیم با بشارت (به تولد فرزند برای او) آمدند، گفتند: ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند.

سرنوشت آلودگان

سرانجام دعای لوط مستجاب شد و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبهکار از سوی پروردگار صادر گردید ، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند، قبل از آنکه به سرزمین لوط علیه السلام برای انجام مأموریت خود بیایند، به سرزمینی که ابراهیم علیه السلام در آن بود ، برای ادای رسالتی دیگر ، یعنی بشارت به ابراهیم علیه السلام بر تولد فرزندان ، رفتند .

لذا نخست داستان برخورد آنها با ابراهیم علیه السلام را بیان می کند .

تعبیر « هَذِهِ الْقَرْيَةُ » (این آبادی) دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم علیه السلام بود .

تعبیر به « ظالِم » به خاطر این است که آنها هم بر خویشتن ظلم می کردند که راه شرک و فساد اخلاق و بی عفتی را پیش گرفته بودند و هم بر دیگران که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروان‌هایی که از آن سرزمین عبور می کردند ، می شد .

﴿ ۳۲ ﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

(ابراهیم) گفت: در این آبادی لوط است، گفتند: ما به کسانی که در آن است، آگاه‌تریم، ما او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم، جز همسرش را که در میان قوم باقی خواهد ماند.

هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید، نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد و «گفت: در این آبادی‌ها، لوط است»، سرنوشت او چه خواهد شد؟

اما فوراً در پاسخ او گفتند: نگران مباش «ما به کسانی که در این سرزمین هستند، آگاه‌تریم».

ما هرگز تر و خشک را با هم نمی‌سوزانیم و برنامه ما کاملاً دقیق و حساب‌شده است. و افزودند: «لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ».

از این آیه به خوبی استفاده می شود که در تمام آن شهرها و آبادی ها تنها یک خانواده مؤمن و پاک بود و خداوند هم به موقع آن ها را رهایی بخشید ، چنان که در آیه ۳۶ سورة ذاریات آمده : « فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ : مادر آن جازیک خانواده مسلمان نیافتیم » و تازه همسر لوط نیز از صف مؤمنان خارج بود و لذا محکوم به عذاب شد .

تعبیر به « غَابِرِينَ » جمع « غَابِرٌ » به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند ، زنی که در خانواده نبوت بوده ، نمی بایست از « مسلمین و مؤمنین » جدا شود ، اما کفر و شرک و بت پرستی او سبب جدایی اش گردید .

و از این جا روشن می شود که انحراف او تنها از نظر عقیده بود ، بعید نیست این انحراف را از محیط خود گرفته باشد و در آغاز مؤمن و موحد بوده است و به این ترتیب ایرادی متوجه لوط نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است ؟

ضمناً اگر مؤمنان دیگری به لوط گرویده بودند ، حتماً قبل از آن ماجرا از سرزمین لوط

هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده‌اش که می‌بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تأثیر تبلیغ و انذار می‌داد، در آنجا بماند.

﴿۳۳﴾ **وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**

هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها اندوهگین شد، گفتند: نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت را که در میان قوم باقی می‌ماند.

«سَيِّئَ» از ماده «سَاءَ» به معنی بدحال شدن است و «ذَرْعَ» به معنی توان است، بنابراین «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» یعنی کم‌طاعت و ناراحت شد.

گفتگوی فرشتگان با ابراهیم در این‌جا پایان گرفت و آن‌ها روانه دیار لوط الْعَلَمَةَ شدند. قرآن می‌گوید: «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها اندوهگین و

بی طاقت شد» .

تمام ناراحتی او از این بود که آن‌ها را نمی‌شناخت ، آن‌ها به‌صورت جوانانی خوش‌قیافه بودند و آمدن چنین میهمانانی درچنان محیط آلوده‌ای ، ممکن بود برای لوط موجب دردسر و احتمالاً آبروریزی نزد میهمانان شود ، لذا سخت در فکر فرورفت که عکس‌العمل قوم گمراه و ننگین و بی‌شرم در برابر این میهمانان چه خواهد بود ؟

ولی میهمانان که ناراحتی او را درک کردند ، به‌زودی خود را معرفی نموده و او را از نگرانی بیرون آوردند ، «گفتند : نترس و غمگین مباش (کاری از این بی‌شرمان ساخته نیست و به‌زودی همگی نابود خواهند شد) ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان آن‌ها می‌ماند (و هلاک می‌شود)» .

البته از آیات سورة هود به‌خوبی استفاده می‌شود هنگامی که آن قوم بی‌آزرم از وجود میهمان‌های لوط علیه السلام باخبر شدند ، به‌سرعت به سراغ او آمدند و در نظر داشتند مزاحم

آنان شوند ، لوط که هنوز فرشتگان را نشناخته بود ، سخت ناراحت شد ، گاه با توسل به نصیحت ، گاه با تهدید ، گاه از طریق تحریک وجدان آنها که آیا یک مرد رشید در میان شما وجود ندارد ؟ و گاه از طریق پیشنهاد ازدواج دخترانش با آنها ، خواست آنان را از این کار بازدارد ، اما این بی‌شرمان به هیچ چیز قانع نبودند و تنها به هدف ننگین خود می‌اندیشیدند .

ولی رسولان پروردگار خود را به لوط علیه السلام معرفی کرده و از طریق اعجاز الهی ، چشمان آن قوم مهاجم را نابینا ساختند و آب سردی بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریختند .^(۱)

جالب این‌که رسولان پروردگار به لوط گفتند : « نترس » و « غمگین مباش » ، در این‌که

۱- شرح این ماجرا در « تفسیر نمونه » ، جلد ۹ ، ذیل ۷۷ تا ۸۱ / هود آمده است .

میان این دو کلمه (خوف و حزن) چه تفاوتی وجود دارد، در «تفسیر المیزان» چنین آمده که «خوف» در مورد حوادث ناگوار احتمالی است و «حزن» در موارد قطعی. بعضی «خوف» را مربوط به حوادث آینده می‌دانند و «غم» را متعلق به حوادث گذشته. در این جا این سؤال پیش می‌آید که برطبق آیات سورة هود، ترس و اندوه لوط مربوط به خودش نبوده، بلکه از این بیم داشت که مزاحم میهمان‌هایش شوند، اما جوابی که فرشتگان دادند، مربوط به نجات لوط و خانواده‌اش بود و این دو باهم سازگار نیست. پاسخ این سؤال را از آیه ۸۱ سورة هود اجمالاً می‌توان استفاده کرد، زیرا هنگامی که قوم بی‌شرم برای دست دراز کردن به سوی میهمان‌ها آمدند، فرشتگان به لوط گفتند: «این قوم به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد»، یعنی ما که سهل است، آزاری بر تو نیز نمی‌توانند برسانند، بنابراین فرشتگان، نجات خود را مسلم گرفتند و تنها بشارت را روی نجات لوط و خانواده‌اش متمرکز کردند.

﴿۳۴﴾ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسقشان فرو خواهیم ریخت . منظور از « قَرْيَة » همان شهر « سدوم » و شهرها و آبادی های اطراف آن ها است که قوم لوط در آن می زیستند و بعضی تعداد جمعیت آن ها را هفتصد هزار نفر شمرده اند . (۱)

منظور از « رِجْز » در این جا عذاب است ، معنی اصلی « رِجْز » اضطراب است ، سپس به هر چیزی که موجب اضطراب می گردد ، رِجْز می گویند و لذا عرب آن را در معانی زیادی مانند بلاهای سخت ، طاعون ، برف و تگرگ شدید ، بت ، وسوسه شیطان و عذاب الهی به کار می برد .

۱- «روح البیان» ، جلد ۶ ، صفحه ۴۶۷ .

جمله «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» علت مجازات دردناک آنها را که فسق و نافرمانی از خدا بود، بیان می‌کند و تعبیر به فعل مضارع «يَفْسُقُونَ» دلیل بر استمرار و ادامه کارهای زشتشان است.

این تعبیر بیانگر این واقعیت است که اگر از ادامه گناه خودداری کرده و به راه حق و تقوا و پاکی باز می‌گشتند، گرفتار چنین عذابی نمی‌شدند و گذشته آنان بخشوده می‌شد.

﴿۳۵﴾ **وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**

ما از آن آبادی نشانه‌روشنی و درس عبرتی برای کسانی که تعقل می‌کنند، باقی گذارديم. در این جا چگونگی عذاب دردناک آنها توضیح داده نشده است، ولی در آیه ۸۲ سوره هود و نیز آیه ۸۴ سوره اعراف، شرح عذاب آنها داده شده است که؛ نخست زلزله شدیدی شهرهای آنها را به کلی زیر و رو کرد و سپس بارانی از سنگ‌های آسمانی بر آنها فرو ریخت، به گونه‌ای که بدن‌ها و ویرانه‌های خانه‌ها و قصرهایشان زیر آن مدفون گشت.

تعبیر به «آیة یَیْنَةً» (نشانه روشنی) اشاره به آثار باقی مانده شهر «سدوم» است که طبق آیات قرآن در مسیر راه کاروان‌های مردم حجاز قرار داشت و تا زمان ظهور پیامبر اسلام نیز باقی بود، چنان‌که در آیه ۷۶ سوره حجر می‌خوانیم: «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ: آثار آن بر سر راه کاروانیان برقرار است» و در آیات ۱۳۷ و ۱۳۸ سوره صافات آمده: «وَأَنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَقْلًا تُغْلِقُونَ: شما صبح و شام از کنار آن‌ها می‌گذرید، آیا اندیشه نمی‌کنید؟»

﴿۳۶﴾ **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**

ما به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را پرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید و در زمین فساد نکنید.

«مَدْيَن» شهری است در جنوب غربی اردن که امروز به نام «مَعَان» خوانده می‌شود، در شرق «خلیج عَقَبَة» قرار گرفته و حضرت شعیب و قومش در آن‌جا می‌زیستند.

« تَغْنُؤًا » از ماده « عَثَى » به معنی تولید فساد کردن است ، منتها این تعبیر بیشتر در مورد مفاسد اخلاقی گفته می شود ، لذا ذکر کلمه « مُفْسِدِينَ » بعد از آن ، جنبه تأکید دارد .

تعبیر به « برادر » اشاره به نهایت محبت این پیامبران نسبت به امت هایشان و عدم سلطه جویی است ، البته این پیامبران غالباً پیوند خویشاوندی با اقوامشان نیز داشتند .

« شعیب » مانند سایر پیامبران بزرگ خدا ، دعوت خود را از اعتقاد به مبدأ و معاد که پایه و اساس هر دین و آیین است ، آغاز کرد .

ایمان به مبدأ سبب می شود که انسان احساس مراقبت دقیقی به طور دائم از ناحیه پروردگار بر اعمال خود داشته باشد و ایمان به معاد ، انسان را به یاد دادگاه عظیمی می اندازد که همه چیز بی کم و کاست در آن ، مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

اعتقاد به این دو اصل ، مسلماً در تربیت و اصلاح انسان ، تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت .

دستور سوم شعیب ، دستور جامع عملی بود که تمام برنامه‌های اجتماعی را دربر می‌گیرد ، گفت : « وَ لَا تَغْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ » .
 فساد مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نابسامانی و ویرانگری و انحراف و ظلم را دربرمی‌گیرد و نقطهٔ مقابل آن صلاح و اصلاح است که تمام برنامه‌های سازنده در مفهوم آن جمع است .

﴿ ۳۷ ﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

آنها او را تکذیب کردند و به این سبب زلزله آنها را فروگرفت و در خانه‌های خود به رو درافتادند و مردند .

واژه « جاثِم » از ماده « جَثَمٌ » و به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است ، بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که آنها در موقع وقوع این زلزله شدید ، در خواب بودند ، ناگهان به پا خاستند ، همین‌که بر سر زانو نشستند ، حادثه به آنها مهلت نداد و با

فروریختن دیوارها و صاعقه‌ای که با آن زلزله مرگبار همراه بود، جان خود را از دست دادند.^(۱)

﴿۳۸﴾ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم و مساکین (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود، لذا آنان را از راه بازداشت، در حالی که می‌دیدند.

شما همه سال در مسافرت‌هایتان برای تجارت به سوی یمن و شام، از سرزمین «حِجْر» که در شمال جزیره عرب و «أَحْقَاف» که در جنوب و نزدیکی یمن قرار دارد، می‌گذرید و ویرانه‌های شهرهای عاد و ثمود را با چشم خود تماشا می‌کنید، چرا عبرت نمی‌گیرید؟

۱- ماجرای قوم شعیب در «تفسیر نمونه»، جلد ۹، صفحه ۱۹۹ آمده است.

سپس به علت اصلی بدبختی آنها اشاره کرده، می‌گوید: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...». آنها جاهل قاصر نبودند، بلکه قبلاً به خوبی حق را می‌شناختند، وجدان بیدار و عقل و خرد کافی داشتند و پیامبران به آنها اتمام حجت کردند، ولی با این همه ندای عقل و وجدان، دعوت انبیاء را رها کرده و به دنبال وسوسه‌های شیطانی افتادند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه کرد و به جایی رسیدند که راهی برای بازگشت نبود، قانون آفرینش این چوب‌های خشک و بی‌بار و بر را به آتش کشید که «سزا خود همین است مربی بری را».

﴿۳۹﴾ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ

قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد، اما آنها در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پستی گیرند.

«سَابِقِينَ» جمع «سَابِق» به معنی کسی است که پیشی می‌گیرد و جلو می‌افتد. قارون مظهر ثروت توأم با غرور و خودخواهی و غفلت، فرعون مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت و هامان الگویی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود. قارون تکیه بر ثروت و زینت و گنج‌ها و علم و دانشش کرد و فرعون و هامان تکیه بر لشکر و قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی عظیم در میان توده‌های ناآگاه. ولی «آنها با این همه نتوانستند بر خدا پیشی گیرند و از چنگال قدرت او فرار کنند». خداوند فرمان نابودی قارون را به زمینی داد که مهد آسایش او بود و فرمان نابودی فرعون و هامان را به آبی که مایه حیات است، خدا برای نابودی آنها لشکرهای آسمان و زمین را بسیج نکرد، بلکه با آنچه مایه حیات آنها بود، فرمان مرگ آنها را اجرا کرد.^(۱)

۱- ماجرای قارون در آیات ۷۶ - ۸۱ / قصص در این کتاب آمده است.

﴿۴۰﴾ فَكَأَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ
لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ما هر یک از آنها را به گناهانشان گرفتیم ، بر بعضی از آنها طوفانی توأم با سنگریزه
فرستادیم و بعضی از آنها را صیحه آسمانی فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو
بردیم و بعضی را غرق کردیم ، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ، ولی آنها خودشان
بر خویشتن ستم نمودند .

هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند

« حَاصِبٌ » به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه ها به حرکت درآیند
(« خَسَفْنَا » به معنی سنگریزه است) .
منظور از این گروه در فراز اول آیه ، قوم عاد است که بر طبق سوره ذاریات و حاقه و

قمر ، طوفان شدید و بسیار کوبنده‌ای در مدت هفت شب و هشت روز بر آنها مسلط گردید، خانه‌هایشان را درهم کوبید و اجسادشان را همچون برگ‌های پاییزی به اطراف پراکنده ساخت (۵ تا ۷ / حاقّة) .

« بعضی دیگر را صيحة آسمانی فروگرفت » .

صيحة آسمانی ، نتیجه صاعقه‌ها است که با زمین‌لرزه در مرکز وقوعش همراه است و این عذابی بود که برای قوم ثمود و بعضی اقوام دیگر نازل گردید .
« و بعضی دیگر از آنها را در زمین فروبردیم » .

این مجازاتی بود که در مورد قارون ، ثروتمند مغرور مستکبر بنی‌اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سورة قصص به آن اشاره شده است .

« و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم » .

می‌دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آنها است که در

سوره‌های مختلف قرآن از آن بحث شده است .

﴿۴۱﴾ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند ، همچون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده و سست‌ترین خانه‌ها ، خانه عنکبوت است ، اگر می‌دانستند .

تکیه‌گاه‌های سست همچون لانه عنکبوت

هر حیوان و حشره‌ای برای خود خانه و لانه‌ای دارد ، اما هیچ‌یک از این خانه‌ها به سستی خانه عنکبوت نیست .

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث ، حفظ کند ، طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد ، بعضی از خانه‌ها سقف ندارند اما حداقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند ، سقفی دارند .

اما لانه عنكبوت كه از تعدادی تارهای بسیار نازك ساخته شده ، نه دیواری دارد ، نه سقفی ، نه حیاطی و نه دری ، اینها همه از یکسو .
 از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است كه در برابر هیچ حادثه‌ای مقاومت نمی‌كند .
 معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی ، نه مشکلی را حل می‌كنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند .

﴿۴۲﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 خداوند آنچه را كه غیر از او می‌خوانند ، می‌داند و اوشكست‌ناپذیر و حكیم است .
 بعضی از مفسران این جمله را اشاره به بهانه‌هایی دانسته‌اند كه مشركان برای خود می‌تراشیدند و آن اینكه : اگر ما این بت‌ها را می‌پرستیم ، به خاطر خودشان نیست ، اینها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان و از پیامبران و

فرشتگان ، ما در حقیقت برای آن‌ها سجده می‌کنیم و نسبت به آن‌ها احترام به‌عمل می‌آوریم و خیر و شرّ ما و سود و زیان ما در دست آن‌ها است .

قرآن می‌گوید: خدا می‌داند شما چه چیزهایی را می‌خوانید ، هرکه باشند و هرچه باشند ، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوت هستند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند .

﴿ ۴۳ ﴾ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن‌را درک نمی‌کنند . اهمیت و ظرافت مثال ، در بزرگی و کوچکی آن نیست ، بلکه در انطباق آن بر مقصود است ، گاه کوچک بودن آن ، بزرگ‌ترین نقطه قوت آن است .

برای مثال هنگامی‌که سخن از تکیه‌گاه‌های سست و بی‌اساس است ، باید مثال را از تار عنکبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می‌تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند ، این عین فصاحت و بلاغت است .

این جا است که می گوید: تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند .

﴿۴۴﴾ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، در این آیتی است برای مؤمنان .

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد ، اگر مثال به عنكبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند ، روی حساب است و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده ، برای بیان حق است ، وگرنه او آفریننده بزرگ ترین کهکشان ها و منظومه های آسمانی است .

جالب این که در پایان این چند آیه ، تکیه روی «علم» و «ایمان» است ، در یک جا می فرماید : «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) و جای دیگر می فرماید : «وَمَا يَعْزِفُهَا إِلَّا الْغَالِیُونَ» (جز عالمان آگاه، این مثل ها را درک نمی کنند) و در این جا می فرماید : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» (در این نشانه بزرگی است برای افراد بالیمان) .

اشاره به این نکته که چهره حق ، روشن و آفتابی است اما در زمینه‌های مستعد شکوفا می‌شود، قلبی آگاه و جستجوگر، روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق ، لازم است و اگر این کوردلان جمال حق رانمی‌بینند، به‌خاطر خفای آن‌نیست ، بلکه به‌خاطر نابینایی آن‌ها است .

﴿۴۵﴾ **أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ**

آن‌چهارا که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به‌هر چه کنید آگاهست.

نماز بازدارنده از زشتی‌ها و بدی‌ها

تفاوت میان «فَحْشَاء» و «مُنْكَر» آن است که «فَحْشَاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْكَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشَاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و

«مُنْكَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد .
 سپس می گوید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» .
 طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد ، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است .
 این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد ؛ هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد ، در یاد او غرق می شود ، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود ، برنامه خود را قطع کرده ، به درگاه او می شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آنکه به بستر استراحت رود ، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد .
 از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود ، خود را شستشو می دهد ، پاک می کند ، حرام و غضب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود ، همه این امور

تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد .
 متها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال
 و روح عبادت برخوردار است ، نهی از فحشاء و منکر می‌کند ، گاه
 نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود .
 ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد ، هر چند نمازش صوری
 باشد ، هر چند آلوده گناه باشد ، البته این گونه نماز تأثیرش کم است ، این گونه افراد اگر
 همان نماز را نمی‌خواندند ، از این هم آلوده‌تر بودند .
 روشن تر بگوییم : نهی از فحشاء و منکر ، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر
 نمازی به نسبت رعایت شرایط ، دارای بعضی از این درجات است .
 در دنباله آیه می‌افزاید : « وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ » .
 ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم‌تری برای نماز می‌باشد یعنی یکی دیگر از

آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم تر است ، آن است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین « ذکر الله » می باشد، درواقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می شود .

اصولاً یاد خدا ، مایه حیات قلوب و آرامش دل ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد ؛ «الْأَبْذِكْرِ لِلَّهِ تُطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید یاد خدا ، مایه اطمینان دل ها است » (۲۸ / رعد) .
اصولاً روح همه عبادات ، چه نماز و چه غیر آن ، ذکر خدا است ، اقوال نماز ، افعال نماز ، مقدمات نماز ، تعقیبات نماز ، همه و همه درواقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

پایان جزء بیستم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی.....	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم.....	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان».....	۱۰
آن جا که پاکدامنی عیب بزرگی است.....	۱۱
مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست ؟.....	۲۲
همه جادعوت به استدلال منطقی.....	۲۷
انگیزه های توکـــــل.....	۴۲
کوران و کران سخن تو را پذیرا نیستند.....	۴۳
دَائِـمُـةُ الْأَرْضِ چیست ؟.....	۴۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
« رجعت » در کتاب و سنت.....	۵۵
حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن.....	۶۴
فضیلت تلاوت سوره « قصص ».....	۷۴
« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند ؟.....	۸۴
روش عمومی مستکبران تاریخ.....	۸۶
موسی عليه السلام در آغوش فرعون.....	۹۴
برنامه عجیب الهی.....	۹۸
بازگشت موسی به آغوش مادر.....	۱۰۵
موسی در طریق حمایت از مظلومان.....	۱۱۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا مشاجره موسی، منافی مقام عصمت نیست؟	۱۱۵
موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می‌کند	۱۲۴
یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود	۱۳۲
درس‌های آموزنده پنجاه از داستان موسی علیه السلام	۱۳۵
موسی علیه السلام در خانه شعیب	۱۳۹
دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح	۱۴۱
پیشنهاد از دواج از طرف پدر و کسان دختر به پسر، بلامانع است	۱۴۴
نخستین جرقه وحی	۱۵۰
موسی علیه السلام در برابر فرعون	۱۵۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
روش فرعونى انحراف افكار عمومى	۱۶۰
اين اخبار غيبى را تنها خدا در اختيار نهاد	۱۷۱
هر روز به بهانه‌اى از حق مى‌گريزند	۱۷۵
هدايت تنها به دست خدا است	۱۸۴
توسعه اقتصادى در گرو توسعه امنيتى است	۱۸۷
دلبندي‌هاى دنيا شما را نفريند	۱۹۱
مشركين هواى نفس خویش را مى‌پرستيدند	۱۹۳
نعمت بزرگ روز و شب	۲۰۱
قارون ثروتمند خودخواه بنى اسرائيل	۲۰۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
جنون نمایش ثروت	۲۱۳
وعدۀ بازگشت به حرم امن خداوند	۲۱۹
فضیلت تلاوت سورۀ «عنکبوت»	۲۲۳
آزمایش الهی یک سنت جاویدان	۲۲۵
فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست	۲۲۷
برترین توصیه نسبت به پدر و مادر	۲۳۰
منافقین دریروزی هاشریکندامادر مشکلات نه	۲۳۴
سنت های نیک و بد	۲۳۷
پاسخ به یک سؤال	۲۳۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اشاره‌ای به سرگذشت نوح و ابراهیم علیه السلام	۲۴۱
مأیوسان از رحمت خدا	۲۵۳
طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم علیه السلام	۲۵۵
آلوده‌دامنان خیره‌سَر	۲۶۴
سرنوشت آلودگان	۲۶۹
هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند	۲۸۴
تکیه‌گاه‌های سست همچون لانه عنکبوت	۲۸۶
نماز بازدارنده از زشتی‌ها و بدی‌ها	۲۹۰

